

تاریخ‌نگاری و تمامیت ارضی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷

حسین هژبریان*

چکیده

این پژوهش به دنبال بررسی نقش تاریخ‌نگاری در حفظ تمامیت ارضی ایران است. فرضیه نویسنده این است که اولاً، تاریخ‌نگاری در تمام دوره‌های تاریخ ایران، مهم‌ترین ابزار برای بازتولید و زنده نگاه‌داشتن هویت سرزمینی ایران بوده است. ثانیاً، تاریخ‌نگاری با تقویت ملی‌گرایی منجر به افزایش اهمیت تمامیت ارضی ایران در نزد کارگزاران و افکار عمومی شده است. با شروع حکومت قاجار، دورانی از درگیری با دو قدرت بزرگ جهان آغاز شد که در سراسر قرن نوزدهم ادامه یافت که در نتیجه آن، بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های ایران از آن جدا شدند. در تمامی این تحولات و درگیری‌ها، دیوانیان ایران در کنار به کار گرفتن فنون دیپلماسی نوین، استنادشان اغلب بر شواهد تاریخی استوار بود و بر این اساس، از تاریخ‌نگاری برای احقاق حقوق سرزمینی ایران می‌کوشیدند. این موجب شد پس از جنگ جهانی اول که تمامیت ارضی ایران به مخاطره افتاد، نخبگان ایرانی با استفاده از تجربیات قبلی، تاریخ را در ابعاد بیشتری مورد استفاده قرار دهند و از آن به عنوان ابزاری برای حفظ تمامیت ارضی ایران استفاده کنند.

واژگان کلیدی: ایران، تاریخ‌نگاری، تمامیت ارضی، ملی‌گرایی، هویت، مرز.

hhojabrian@yahoo.com

* استادیار گروه تاریخ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست و دوم ● شماره سوم ● زمستان ۱۳۹۸ ● شماره مسلسل ۸۶

مقدمه

در تعاریفی که برای مفهوم تمامیت ارضی ذکر شده، عناصر متعددی دخیل دانسته شده؛ ولی بیشترین تأکید بر «گستره جغرافیایی کشورها» و «مرز» است (زارعی و ذکی، ۱۳۹۰: ۲۲۱). در تعریف مرز نیز به خطوط فرضی و قراردادی اشاره می‌شود که محدوده حاکمیت دو دولت را جدا می‌کند (ملکی، ۱۳۹۴: ۲۵-۲۴). چون تکامل و تغییر تدریجی اکثر مرزها به تاریخی‌شدن این مفهوم انجامیده است، به نظر می‌رسد بررسی تمامیت ارضی و روند تحولات مرزها بدون توجه کافی به تاریخ آن ممکن نباشد. در مورد کشورهای که سابقه تاریخی و تمدنی درازی دارند، موضوع به این سادگی قابل بررسی نیست؛ زیرا بسیاری از صاحب‌نظران، مفهوم مرز را پدیده جدیدی می‌انگارند که حداکثر سه سده قدمت دارد و پس از انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئون در قالب فعلی خود یعنی مرزهای بین‌المللی تثبیت شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۵۳). با این حال، درباره کشوری مانند ایران شواهدی وجود دارد که این دیدگاه را نقض می‌کند. بررسی اساطیر کهن ایران نشان می‌دهد که ایرانیان از دوران باستان با این مفهوم آشنایی داشته‌اند. اسطوره آرش و اسطوره ایرج اشاره‌های آشکاری به تعیین مرز و میزان اهمیت آن نزد ایرانیان دارد.^۱

گذشته از روایات اساطیری، در تاریخ ایران باستان نیز دو مفهوم مرز و سرحد وجود داشته است.^۲ ساسانیان برای مشخص کردن حوزه حاکمیت خود در شرق سرزمین‌شان، مرز دقیقی ترسیم کردند که البته در طول زمان دگرگونی‌هایی را شاهد بود. فردوسی به فرمان بهرام چهارم برای ساخت ستون‌های مرزی در شمال شرقی ایران اشاره کرده، ولی در مرزهای غربی ایرانیان معمولاً از مفهوم سرحد بهره می‌بردند. آنها حکومتی سرحدی به نام پادشاهی حیره در

۱. بر اساس اسطوره آرش، ایرانیان و تورانیان پس از جنگی دراز و بی‌سرانجام توافق می‌کنند مرز خود را بر مبنای تیری که آرش، تیرانداز مشهور ایران پرتاب می‌کند تعیین کنند. وی بر فراز دماوند رفت و با تمام توان خود تیری پرتاب کرد که از دماوند تا رود جیحون را طی کرد و بر تنه درخت گردویی نشست. در اسطوره ایرج نیز چنین آمده است که فریدون پیش از مرگ قلمرو خود را بین سه پسرش، سلم، تور و ایرج تقسیم کرد که سرزمین ایران از آن ایرج شد. دو برادر دیگر که از این تقسیم سرزمین ناراضی بودند به اتفاق ایرج را نزد خود دعوت کردند و او را کشتند.

۲. مرز به خطی مشخص و ثابت اشاره دارد که محدوده حاکمیت یا قلمرو دو کشور را از هم تفکیک می‌کند، ولی سرحد منطقه‌ای مرزی بود که دو حاکمیت مجاور را از یکدیگر جدا می‌کرد.

مجاورت مرزهای غربی تاسیس کردند که در برابر فشار روم و قبایل عرب مهاجم مقاومت می‌کرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۲۹-۲۸). بدین ترتیب، تردیدی باقی نمی‌ماند که ایرانیان در دوره ساسانیان با این مفهوم آشنایی کاملی داشتند و آن را به کار می‌گرفتند. ولی شرایط سیاسی ایران در دوره بعد از اسلام به گونه‌ای بود که در طول قرن‌ها کشور مستقلاً به نام ایران وجود نداشت. بنابراین، بررسی علل پایداری مفهوم ایران در طول این دوره طولانی و نقش تاریخ‌نگاری و خاطره جمعی در احیاء کشوری با این نام و تداوم تمامیت ارضی آن ضرورت پیدا می‌کند.

در دوره پس از اسلام که ایران استقلال سیاسی خود را از دست داده بود، ایرانیان روش‌های مختلفی برای ابراز آگاهی به هویت خود مورد استفاده قرار دادند. استفاده از ظرفیت ادبیات و شعر و همسازکردن میراث باستان با نظام سیاسی و دینی جدید از این جمله بود. ولی با تشکیل نظام سیاسی ایلخانان در چارچوب سرزمینی دوره باستان، زمینه مناسبی برای به‌کاربردن نام ایران در قالب واحد سیاسی فراهم گشت. تاریخ‌نگاری در این زمینه نقش مهمی برعهده گرفت و تلاش‌های روزافزونی برای انطباق ایران اسلامی بر چارچوب سرزمینی دوره پیش از اسلام در منابع تاریخی به چشم می‌خورد. پس از تشکیل دولت صفوی و با رسمیت مذهب تشیع، تمام الزامات دولت ملی در ایران گرد آمد و تاریخ‌نگاری نیز در همین راستا به ایفای نقش پرداخت. ولی در دوره قاجار که مواجهه با قدرت‌های جهانی منجر به جدایی بخش‌هایی از ایران شد، تاریخ‌نگاری در خدمت حفظ تمامیت ارضی قرار گرفت و در دو قالب سنتی و نوین از حقوق تاریخی ایران برای حاکمیت بر چارچوب سرزمینی خود دفاع کرد. پس از جنگ جهانی اول که بار دیگر تمامیت ارضی ایران با مخاطره مواجه شد، ظرفیت تاریخ دوباره به کار گرفته شد؛ ولی این بار متن‌های رقیب تاریخ‌نگاری از قبیل روزنامه و مجله هم تاریخ را به کار می‌گرفتند و برآمد تلاش آنها قدرت‌گرفتن رضاخان بود که او را ناجی تمامیت ارضی ایران معرفی می‌کردند.

با شکل‌گیری نظام جدید توسط رضاشاه، حامیان وی نیز تاریخ‌نگاری را برای اهداف این نظام مورد استفاده قرار دادند. پس از تثبیت مرزهای ایران و همسایگانش، بار دیگر کارکرد تاریخ‌نگاری برای اهداف جدید تغییر یافت. بر این اساس، در این مقاله کوشش می‌شود

کارکردهای مختلف تاریخ‌نگاری ایران در دوره پس از اسلام بررسی شود و نقش آن در رابطه با تمامیت ارضی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول نشان داده شود. فرضیه مقاله این است که تاریخ‌نگاری در غالب دوره‌های تاریخ ایران، مهم‌ترین ابزار بازتولید و زنده نگاه‌داشتن هویت سرزمینی ایران بوده است. همچنین، تاریخ‌نگاری به‌ویژه در دوران معاصر با تقویت ملی‌گرایی، منجر به افزایش توجه به اهمیت تمامیت ارضی ایران شده است. در این راستا، ابتدا روش‌های حفظ و انتقال مفهوم ایران در قرون میانه و پررنگ‌شدن نقش تاریخ‌نگاری در احیاء و تقویت تمامیت ارضی بررسی خواهد شد و سپس کارکردهای گوناگونی که تاریخ‌نگاری به تناسب شرایط جدید در دوره قاجار، مشروطه و پهلوی اول برای حفظ تمامیت ارضی برعهده گرفت، تبیین خواهد می‌شود.

الف. تاریخ‌نگاری و تمامیت ارضی در قرون میانه

فروپاشی پادشاهی ساسانیان در نتیجه حمله اعراب مسلمان، هویتی را که طی دوره طولانی در میان ایرانیان پدید آمده بود، دچار بحران کرد. دین جهانی اسلام جای دین ملی زرتشتی را گرفت؛ حکومت مسلمانان جای حکومت ساسانی را پر کرد؛ و قلمرو سرزمینی ایران به جزئی از قلمرو خلافت اسلامی تبدیل شد (اشرف، ۱۳۸۶: ۱۵۲). این دگرگونی بزرگ مدتی ایرانیان را به عنوان گروه قومی به‌هم‌پیوسته، دچار سردرگمی ساخت، ولی آنها به تدریج با خوگرفتن به شرایط جدید، وارد عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شدند. بدیهی است که در شرایط جدید تصور چارچوب سرزمینی بسان دوره ساسانی خیال‌پردازانه می‌نمود و کسانی که رویای احیای ایران باستان را در سر می‌پروراندند، در قرن‌های دوم و سوم به شکل‌های مختلف مغلوب شدند و کنار رفتند.^۱ بدین ترتیب، فضا برای ایرانیان فراهم شد که با پذیرش شرایط جدید و اسلام‌آوردن، فرصتی برای پرداختن به علائق فرهنگی و ملی خود داشتند.

۱. در میان جنبش‌های مذهبی و سیاسی ایرانیان که در قرن دوم و اوایل قرن سوم ایالات مختلف مخصوصاً بخش‌های شرقی خلافت اسلامی را درگیر ساخته بود، برخی دعوی نابودی اسلام و حتی تخریب خانه کعبه را داشتند و برخی آشکارا از تعلق خاطر خود به ایران دوره ساسانی و عناصر آن دم می‌زدند.

در نتیجه فعالیت این گروه که معمولاً به خاندان‌های بزرگی مانند برامکه، آل سهل و خاندان نوبختی تعلق داشتند، در زمینه‌های مختلف فرهنگی آمیزشی در عناصر اسلامی- ایرانی پدید آمد. به موازات آن، برخی ایرانیان با فعالیت‌هایی از قبیل نگارش تاریخ، ترجمه متون پهلوی به عربی، زنده نگه‌داشتن خاطره ایران باستان در متون ادبی، شعر و... زمینه را برای نوعی آمیزش بین این عناصر با دین جدید فراهم کردند. علاقه به ایجاد نوعی آشتی و سازگاری بین اساطیر ملی ایرانی و قصص قرآنی از جمله این تلاش‌هاست (مسکوب، ۱۳۷۹: ۸) که نمونه آن انطباق حضرت آدم با کیومرث و هوشنگ با پسر وی است (اشرف، ۱۳۹۵: ۹۶). از قرن سوم و با شکل‌گیری حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی، استفاده از عنوان شاه ایران توسط نخبگان و بیش از همه شعرا نشانه‌ای از زنده‌بودن مفهوم ایران نزد ایشان بود (متینی، ۱۳۷۱: ۲۵۱). در این دوره، مفاهیم سرزمینی نیز برای ترسیم کشور ایران به کار می‌رفت که علاوه بر «ایران»، به شکل «ایران‌شهر»، «ایران‌زمین» یا «فرس» نمایان می‌شد. البته در همین زمان ایرانیان با واژه‌هایی از قبیل «ایرانی»، «عجم» و «اهل‌الفرس» از سایر مسلمانان متمایز می‌شدند (اشرف، ۱۳۹۵: ۹۹).

نکته دیگری که پیوستگی ایرانیان با گذشته تاریخی‌شان را نشان می‌دهد، توجهی است که تقریباً همه امرای کوچک و بزرگ پس از اسلام برای ساخت نسب‌نامه و برقراری پیوند بین آنها با پادشاهان باستانی یا خاندان‌های بزرگ آن دوران از خود نشان می‌دادند. با آغاز سلسله سلجوقیان، دوره جدیدی در تاریخ ایران شروع شد که چند ویژگی مهم داشت. نخست، آنکه قلمرو سرزمینی ایران بار دیگر در لوای یک حکومت یکپارچه شد. این ویژگی از این نظر واجد اهمیت است که برای اولین بار بعد از فروپاشی حکومت ساسانیان تمامی سرزمین‌های ایرانی تحت حاکمیت حکومتی غیر از خلفا قرار گرفت. با این حال، روابط ویژه‌ای که سلجوقیان از نظر مذهبی با خلفای عباسی برقرار کردند، توجه به مفهوم ایران را تحت تاثیر قرار داد. بررسی میزان استفاده از واژه «ایران» و کاهش آن در این دوره نشان می‌دهد که سلجوقیان نه تنها کاربرد آن را تشویق نمی‌کردند، بلکه پیرو نوعی جهان‌وطنی بودند. با وجود این، آنها خواسته یا ناخواسته موجب گسترش زبان فارسی شدند. تسلط دبیران ایرانی تبار بر دستگاه دیوانی سلجوقیان و تداوم این نفوذ در نتیجه فعالیت مدارس نظامیه از عوامل اصلی

رسمیت زبان فارسی در دستگاه دیوانی و رشد روزافزون آن بود (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۱۵). با گسترش قلمرو سلاجقه، راه زبان فارسی به سرزمین‌های جدید نیز باز شد.

با این حال، بررسی تاریخ‌نگاری این دوره تا حدودی تاییدکننده ویژگی‌های سلسله سلجوقیان در ارتباط با سرزمین ایران است. ایشان از مورخان نیز مانند ادبا و شاعران حمایت چندانی نکردند، ولی نگارش تاریخ به زبان فارسی که در دوره‌های پیش در کنار تاریخ‌های عربی آغاز شده بود، گسترش بیشتری یافت. برخی از مورخان این دوره در آثار خود همچنان به دوره باشکوه ایران پیش از اسلام نگاه داشتند و آرزومند تجدید آن شرایط بودند. نمونه این رویکرد، ابن‌بلخی نویسنده «فارسنامه ابن‌بلخی» و نویسنده ناشناس «تاریخ سیستان» است (صدقی، ۱۳۸۹: ۸۸). بررسی شمار استفاده از نام «ایران» در آثار این دوره نیز تا حدودی تاییدکننده رویکرد دوم است؛ زیرا برخلاف آثار دوره سامانی و غزنوی، مورخان دوره سلجوقی بسیار کمتر از نام «ایران» استفاده می‌کردند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۱۷). به نظر می‌رسد سیاست کلی سلاطین سلجوقی در مورد برقراری پیوند با خلفای عباسی، تلاش و بی‌علاقگی به تاریخ پیش از اسلام ایران که در نسب‌نامه ایشان هم بازتاب یافته است، بر آثار تاریخی این دوره نیز تأثیر گذاشت و در دوره خوارزمشاهی نیز کم‌وبیش ادامه یافت. به همین دلیل، در این دوره ادبیات حماسی ایران یا جای خود را به حماسه‌های اسلامی داد یا ترکیبی از اسطوره‌های ایرانی و اسلامی پدید آمد که نشان از پیوستگی بیشتر ایران با جامعه اسلامی داشت.

بدیهی است در ذیل چنین حکومتی، تمامیت ارضی ایران به معنای یک واحد سیاسی نمی‌توانست از اهداف سلطان باشد، ولی رونق زبان فارسی و رواج آن به‌عنوان زبان مورد استفاده برای تاریخ‌نگاری، نشان از تداوم تلاش نخبگان ایرانی برای برجسته‌سازی تمایز ایران، در عین پذیرش اسلام است.

حمله مصیبت‌بار مغول برخلاف آثار ویرانگری که بر اجتماع و اقتصاد ایران نهاد، زمینه را برای رشد تاریخ‌نگاری فراهم کرد. تعلق خاطر مغولان به جاودان‌ساختن فتوحات خود در قالب تاریخ، دسترسی مورخان به اسناد و مدارک دست اول و عوامل دیگری مانند جنگ‌های صلیبی و رونق تجارت کاروانی که در افزایش افق دید مورخان ایرانی موثر بودند، از جمله عوامل رشد تاریخ‌نگاری این دوره بودند (ریپکا، ۱۳۸۱: ۵۸۵). از سوی دیگر، سقوط خلافت

عباسی فشاری که سیطره معنوی خلفا بر سرزمین‌های اسلامی وارد می‌کرد را برداشت و زمینه برای رشد تمایلات مذهبی و قومی حاشیه‌ای فراهم شد. هرچند تمامیت ارضی از نظر گرایش‌هایی چون متصوفه اهمیتی نداشت و متعلق به وطن بی‌اهمیت زمینی برشمرده می‌شد (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۸) سقوط خلافت عباسی و تشکیل دولت ایلخانی درون مرزهایی که کم‌وبیش با مرزهای ایران ساسانی مطابقت داشت، مرحله جدیدی را برای تکمیل هویت ایران آغاز کرد که از دوره سامانی در زمینه‌های فرهنگی و سپس تاریخی شروع شده بود و اینک بُعد سیاسی هم پیدا کرد.

علاقه مغولان به آگاهی از تاریخ‌نگاری سایر مناطق جهان که تاریخ‌نگاری جهانی را ذیل تاریخ‌نگاری ایران پدید آورد، موقعیت تاریخی و جغرافیایی ایران را در میان سایر کشورها مشخص کرد و به مورخان و جغرافیادانان ایرانی فرصت داد هویت متمایز تاریخی و جغرافیایی ایران را در میان سایر کشورها بررسی و سابقه تاریخی و فرهنگی آن را شرح دهند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۲۸). به همین دلیل است که به تدریج در منابع تاریخی دوره ایلخانی نام «ایران» بار دیگر پدیدار می‌شود و علاوه بر استفاده از اصطلاح «کشور ایران» که دارای بار سیاسی است، مرزهای جغرافیایی این کشور تقریباً منطبق بر همان حدود دوره ساسانی ترسیم شد. قاضی بیضاوی که در دوره ایلخانیان منصب قضاوت فارس را برعهده داشت، در میان آثار متعدد خود، کتاب کوچکی در تاریخ نوشته و آن را *نظام‌التواریخ* نام نهاده است. وی در این کتاب به تاریخ پادشاهان و حکام ایران از ابتدا تا زمان خویش پرداخته و در شرح حدود سرزمینی ایران به دو رود فرات و جیحون اشاره می‌کند. بررسی حجم بخش‌های مختلف کتاب نشان می‌دهد که وی در حدود چهار پنجم از آن را به پادشاهان ایران اختصاص داده است (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۳۶). توجه این عالم اهل سنت به تاریخ پادشاهان ایران و حدود سرزمینی آن، نشان از تحول ژرفی می‌دهد که سقوط عباسیان و احیای مرزهای جغرافیایی ایران بر اذهان نخبگان آن نهاده بود.

محمد بن علی شبانکاره‌ای مورخ دیگر این دوره است که در اوایل قرن هشتم کتاب *مجمع‌الانساب* را نوشت. وی در توصیف قلمرو هولاکوخان، نخستین ایلخان مغول، ضمن اشاره به مملکت *ایران‌زمین*، حدود جغرافیایی آن را از جیحون تا فرات و مملکت مصر

برمی‌شمارد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۵۹). مورخان دیگری مانند رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز ضمن به‌کاربردن فراوان اصطلاح «ایران» و «کشور ایران‌زمین»، حدود جغرافیایی آن را بر همین مبنا ترسیم کرده است. عبدالرزاق سمرقندی نیز در کتاب *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین* بر مرزهای شرقی و غربی ایران تاکید می‌کند (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۱). حافظ ابرو که در عهد تیموری چند کتاب تاریخ و همچنین کتابی در جغرافیا نوشته است، ممالک مختلف و حدود آن را شرح داده است و ایرانشهر را مرکز جهان و مرزهای شرقی و غربی آن را جیحون و فرات توصیف می‌کند (حافظ ابرو، ج ۱، ۱۳۷۵: ۹۳-۹۲). وی در جای دیگری از کتابش با تفصیل بیشتری موقعیت جغرافیایی فارس و جایگاه آن را در ایران قبل و بعد از اسلام توضیح می‌دهد (ج ۲: ۱۰۱).

اوج توجه به حدود سرزمینی ایران در اثر حمدالله مستوفی دیده می‌شود که پس از شرح روایت مشهور درباره تقسیم‌بندی جهان، موقعیت جغرافیایی ایران را در بخش میانی جهان یعنی بهترین مقام توصیف می‌کند. سپس روایات اساطیری ایران را درباره تقسیم‌بندی جهان بررسی می‌کند. طول و عرض ایران را به دقت و با ذکر نواحی مرزی شرح می‌دهد و به رود جیحون که نقشی اساسی در تحدید مرز شرقی ایران داشت، چند نوبت اشاره کرده است. وی حدود غربی ایران را قونیه و حد شمالی را باب‌الابواب ذکر می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۲-۲۰). چارچوبی که مستوفی برای ایران وصف کرده، کم‌وبیش بر حدود قلمرو ساسانیان منطبق و نشان از تکمیل تصور ایرانیان از مفهوم ایران دارد. یکپارچه‌شدن ایالت‌های مختلف ایران تحت حکومت واحد و از آن مهم‌تر، از بین رفتن سیطره خلافت عباسی و حکومت‌هایی از قبیل سلجوقیان که تعصب مذهبی شدیدی داشتند، در این تحول نقش عمده‌ای بازی کرد (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۳۵). تاکید بر مرزهای ایران و تالیف تاریخ‌هایی که رویدادهای مهم تاریخ ایران را از ابتدا تا زمان مولف می‌نگاشت، پس از *نظام‌التواریخ* بیضاوی در آثار دیگری مانند *تاریخ‌گزیده* حمدالله مستوفی ادامه یافت و به تدریج به رویه غالب آثار تاریخی ایران تبدیل شد.

تسلط ترکمانان بر بخش وسیعی از ایران، بار دیگر توجه نخبگان داخلی و دولت‌های همسایه را به اهمیت سیاسی این دولت و میراثی جلب کرد که از سلسله‌های پیشین برای حاکمان جدید به‌جای مانده بود. مروری بر مکاتبات این امرا و فرمانروایان همسایه نشان

می‌دهد که مفهوم جغرافیایی ایران در این دوره شناخته شده بود؛ حتی اگر فرمانروای آن رهبر یک ایل ترکمان باشد. سلاطین عثمانی معمولاً در نامه‌های خود القابی برای ترکمانان مسلط بر ایران استفاده می‌کردند که جایگزینی ایشان بر میراث باستانی ایران را به رسمیت می‌شناخت. برای نمونه، می‌توان به سلطان محمد عثمانی اشاره کرد که فرایوسف قراقویونلو را «گشتاسب دوران، نریمان صولت و رستم هیبت» خطاب قرار داده است (نویسی، ۱۳۵۶: ۱۷۶). سلطان محمد دوم در پاسخ به فتح‌نامه اوزون حسن آق‌قویونلو مبنی بر تصرف خوزستان و فارس، وی را با القابی نظیر «سردار عجم، خان اعظم، کیخسرو یگانه، فریدون زمانه» خطاب قرار داد (نویسی، ۱۳۵۶: ۵۷۸). سلطان بایزید نیز در پاسخ سلطان یعقوب آق‌قویونلو، وی را با القابی مانند «قهرمان السلاطین‌الایرانیه، شهنشاہ عدوبند خصم شکار و پادشاه سربلند نامدار» مخاطب قرار داد که همه نشان از پذیرش جایگاه سلطان یعقوب به عنوان پادشاهی ایرانی است (نویسی، ۱۳۵۶: ۶۲۱).

ب. تاریخ‌نگاری و تمامیت ارضی در دوره صفویه تا قاجار

تشکیل دولت ملی در ایران توسط سلسله صفوی مرحله نوینی در تکوین هویت ملی ایران است. فرآیندی که در دوره پس از اسلام آغاز شد و هویت ایرانی را آرام آرام در عرصه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی بر مبنای چارچوب سرزمینی ایران دوره ساسانی شکل داده بود، با رسمیت‌یافتن مذهب تشیع به عنوان دین رسمی کشور، عنصر دیگری برای یکپارچگی به عناصر قبلی افزوده شد (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۴۴-۱۴۳). بدین ترتیب مورخان دوره صفوی علاوه بر عنوان قدیمی شاهنشاه که حاکی از پیوند فرمانروایی آنها با ایران باستان و پس از اسلام بود، القاب جدیدی چون «کلب آستان علی» را نیز مورد استفاده قرار می‌دادند تا بر اهمیت جایگاه دین رسمی در کنار تاریخ کهن ایران تأکید کنند. در برخی منابع این دوره، استفاده همزمان از القاب ملی و مذهبی کاملاً محسوس است (متینی، ۱۳۷۱: ۲۶۳).

تاریخ‌نگاری دوره صفوی با همین رویکرد بیش از دو قرن تداوم یافت و مقایسه کاربرد نام ایران و ترکیبات آن در دوره‌های قبل و بعد از صفوی نشان می‌دهد که استفاده از این

مفهوم افزایش معناداری داشته است. منابعی که تاریخ حکومت‌های قبل از صفوی و فرمانروایان جدید را در یک مجموعه عرضه کرده‌اند، به‌خوبی نشان می‌دهند که واژه ایران در دوره پس از صفوی بسیار بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. بخش قابل توجهی از کاربرد این واژه، دارای بار سیاسی بود و به سرزمین ایران، کشور ایران، مملکت ایران و پادشاهی ایران اشاره داشت (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۷۵). به موازات تلاش تاریخ‌نگاری دوره صفوی برای تثبیت جایگاه سیاسی و جغرافیایی ایران، سلاطین عثمانی نیز در مکاتبات خود آن را به‌کار می‌گرفتند، ولی لفظ عجم و عجمستان نیز به منظور تحقیر ایرانیان در لهجه عوام عثمانی رواج داشت (متینی، ۱۳۷۱: ۲۶۴). بدین ترتیب موجودیت سرزمینی ایران با توجه به تمایزی که بین قلمرو صفوی با همسایگان غربی، شرقی و جنوب شرقی وجود داشت، تثبیت شد. البته این تمایز علاوه بر بُعد سرزمینی و قومی، از نظر مذهبی نیز واجد اهمیت بود. اختلاف مذهبی سوای جنگ‌هایی که برمی‌انگیخت، در ایام صلح نیز خود را نشان می‌داد. یکی از آشکارترین این تمایزات، عبور ازبکان از خاک ایران برای زیارت خانه خدا بود که مفهوم مرز و سرزمین متفاوت، به‌خوبی در آن احساس می‌شد (تاج‌علی، ۱۳۹۶: ۴۹-۴۶).

بررسی منابع دوره صفوی توجه مورخان به تمامیت ارضی را نشان می‌دهد؛ هرچند انگیزه بسیاری از نخبگان ایرانی در این دوره صرفاً ملی نبود و آنها ایران را در قالب کشوری شیعه می‌دیدند که دوام آن به تقویت مذهب تشیع کمک می‌کرد. با این حال، عناصر مختلفی مانند تاریخ، جغرافیا، سیاست و مذهب چنان درآمیخته بودند که نمی‌توان تاثیر هر یک از این عناصر را جداگانه بررسی کرد. برجسته‌شدن مرزهای سرزمینی در دوره صفویه از جنبه دیگری نیز اهمیت داشت. مسافرت اتباع ایرانی به کشورهای همسایه و بالعکس، در تاریخ‌نگاری این دوره با تاکید و شفافیت بیان شده و آگاهی نویسندگان از این تمایز را به‌خوبی نشان می‌دهد. منابعی مانند *عالم‌آرای عباسی*، *خلدبرین* و *جامع مفیدی* رفت و آمد بین ایران و کشورهای همسایه را گوشزد کرده و با ذکر مرزهایی مانند آب‌[جیحون] بر تمایز سرزمینی تاکید کرده‌اند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۷۹-۱۷۸). رفت و آمد نسبتاً فراوان ایرانیان به هند و اقامت طولانی‌مدت برخی از شاعران و ادبا در آنجا زمینه جلوه دیگری از وطن را فراهم کرد که می‌توان آن را حب‌الوطن یا دلتنگی برای وطن نامید. بسیاری از شاعران ایرانی ساکن هند

اشعاری دال بر دلتنگی برای سرزمین خود سروده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۵). این رویکرد تاریخ‌نگاری تا زمانی که تمامیت ارضی ایران با مخاطره‌ای مواجه نشده بود، ادامه داشت. تحولاتی که در اواخر حکومت صفویه روی داد، تمامیت ارضی ایران را به مخاطره انداخت. مهاجمان افغان از شرق، قوای عثمانی از غرب و نیروهای روسیه از شمال بخش‌هایی از قلمرو صفویه را تصرف کردند و روس‌ها و عثمانی‌ها برای تقسیم نواحی شمال غربی ایران بین خود، توافق‌نامه‌ای منعقد کردند. با ظهور نادرشاه، اقدامات وی برای پس‌گرفتن سرزمین‌های از دست رفته ایران آغاز شد و پس از چند سال وی توانست مرزهای سابق ایران را تجدید کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۵۹-۵۷) و حتی در مرزهای شرقی و شمال شرقی نسبت به دوره صفوی به آن وسعت دهد. مرور منابع تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد که مورخان به‌خوبی با محدوده سرزمینی ایران آشنا بودند و حرکت نادر به سمت هند را با عبارات «حرکت برای تماشای فضای هندوستان» و تسخیر «تختگاه سلاطین سابقه» توصیف می‌کردند (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۷۰۱) تا بر عبور نادر از مرزهای سرزمینی تأکید کنند. با این حال، دوره پراشویی که پس از مرگ نادر سراسر ایران را فراگرفت، مرزها را نیز دستخوش درگیری‌های داخلی کرد و مقارن‌شدن این تحولات با رقابت‌های دولت‌های بزرگ اروپایی، زمینه را برای کشیده‌شدن این رقابت‌ها به آسیا فراهم کرد.

تشکیل حکومت احمدشاه درانی که از سرداران نادر بود و در خلاء پس از قتل او مناطق شرقی قلمروش را تحت حاکمیت خود درآورد، یکی از این نمونه‌ها بود که زمینه بخشیدن هویت جداگانه به این منطقه را فراهم آورد.

ج. تاریخ‌نگاری و تمامیت ارضی در دوره قاجار

حکومت قاجار وارث شرایط سختی بود که به‌دنبال یک قرن بی‌ثباتی حکومت مرکزی، هرج و مرج و حملات کشورهای خارجی، تمامیت ارضی ایران را به مخاطره انداخته بود. البته در طول این دوره در مقاطعی چون حکومت نادرشاه و کریم‌خان زند به نظر می‌رسید که خطر رفع شده و ایران موقعیت سابق خود را اعاده کرده، ولی در آشوب‌های ویرانگری که پس از مرگ کریم‌خان سراسر کشور را فراگرفت، مدعیان قدرت از جمله آقامحمدخان قاجار برای

غلبه بر یکدیگر به تلاش برخاستند. به‌رغم قضاوت‌های منفی‌ای که درباره قاجارها و شخص آقامحمدخان وجود دارد، نباید فراموش کرد که حاصل اقدامات وی تجدید مرزهای ایران و نتیجه حکومت قاجاریه - با وجود مناطقی که از ایران جدا شد - حفظ موجودیت کشوری به نام ایران بود (راسخ، ۱۳۸۵: ۱۶۲). برای فهم تصور فرمانروایان جدید ایران از حدود سرزمین تحت حاکمیت‌شان، دقت در پاسخ فتحعلی‌شاه به درخواست زمان‌شاه، امیر افغانستان بسیار مفید است. هنگامی که زمان‌شاه درخواست واگذاری خراسان را کرد، شاه دستور داد در پاسخ بنویسند «عزم همایونی آن بوده است که حدود جنوب شرقی ایران را به وضعی که در زمان پادشاهان صفوی بوده است، برگرداند». در این نامه شهرها و مناطقی مانند هرات، مرو، بلخ، کابل، قندهار، کاشمر و سیستان جزء قلمرو تاریخی ایران ذکر شده است (واتسن، ۱۳۵۶: ۱۲۲).

برای سنجش تأثیر رویکرد سیاسی قاجارها بر تاریخ‌نگاری این دوره چند نکته را بایستی در نظر گرفت. نخست، آنکه تاریخ‌نگاری دوره قاجاریه مانند سایر عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ایران در این دوره تحت تأثیر اندیشه‌هایی که از اروپا وارد کشور می‌شد، قرار گرفت و به همین دلیل، هرچند در مرحله نخست کماکان با روند سنتی به حیات خود ادامه می‌داد، به‌تدریج دگرگون شد و روش‌های نوین تاریخ‌نگاری مورد استفاده مورخان ایرانی نیز قرار گرفت. دوم، اینکه رویدادهای سیاسی و تهدیدهایی که از شمال و جنوب، مرزهای ایران و تمامیت ارضی آن را دچار مخاطره کرده بود، لزوم شناخت بیشتر کشور را نشان داد و در پی این الزام است که ماموران مختلفی برای بررسی و ارائه گزارش از نواحی دورافتاده کشور اعزام شدند و حاصل سفرنامه‌های این کارگزاران بر رشد تاریخ‌نگاری محلی و همچنین تاریخ‌نگاری رسمی کشور موثر واقع شد (رجایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۱). کشاکشی که بین ایران و روسیه بر سر تسلط بر گرجستان و قفقاز در زمان آقامحمدخان شروع شده بود، با مرگ وی ادامه یافت و جانشین او، فتحعلی‌شاه از ابتدای سلطنت خود با تهدید نظامی همسایه شمالی مواجه بود. نتیجه جنگ‌هایی که در پی این اختلاف درگرفت، جدایی قفقاز از ایران به موجب عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای بود.

اقداماتی که از سوی دو قدرت بزرگ همسایه، تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد، در دوره جانشینان فتحعلی‌شاه یعنی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه نیز ادامه یافت. در چنین وضعیت بغرنج و پیچیده‌ای که بسیج و به‌کارگیری تمام توان کشور را برای حفظ موجودیت آن می‌طلبید، تاریخ‌نگاری نیز همچون ابزار مناسبی به کار گرفته شد. هرچند از نظر ظاهری تاریخ‌نگاری دوره اول حکومت قاجار تداوم جریان تاریخ‌نگاری سستی دوران پیشین ایران است و در آن هنوز روایت تاریخی با محوریت دربار و بدون نقد و ارزیابی منابع، با کنار هم قرارگرفتن وقایع بدون توجه کافی به بررسی علی آنها ارائه می‌شد، مورخان ایرانی هم مانند سایر عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ایران در معرض تاثیرات تاریخ‌نگاری غربی قرار گرفتند (ناظری، ۱۳۹۵: ۹۷). راه‌حل نخبگان ایرانی برای برون‌رفت از وضعیت دشوار پیش‌رو، اصلاحاتی بود که از زمان عباس‌میرزا، ولیعهد فتحعلی‌شاه آغاز شد و در دوره شاهان بعدی ادامه یافت. تلاش برای جبران عقب‌ماندگی جلوه‌های متعددی نظیر اعزام محصلان به غرب، تشکیل قشون جدید و راه‌اندازی کارخانه داشت و تاسیس چاپخانه نیز در همین راستا قابل توضیح است. در میان نخستین کتبی که در چاپخانه‌های ایران طبع می‌شد، عناوین متعددی به کتب تاریخی اختصاص داشت که تاریخ پتر کبیر از آن جمله است (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۱۷).

ترجمه و چاپ کتاب‌های تاریخ غرب علاوه بر شخصیت‌های برجسته‌ای مانند پتر کبیر و ناپلئون - که عباس‌میرزا در صدد الگوبرداری از آنها بود- به آثاری چون تاریخ زوال و انحطاط روم اثر گیبون نیز می‌پرداخت. بدیهی است که روش‌های نوینی که در تاریخ‌نگاری غربی به کار گرفته می‌شد، بر تاریخ‌نگاری ایران تاثیر می‌گذاشت (آدمیت، ۱۳۹۴: ۶). انتشار کتاب المعجم فی آثار الملوك العجم که در قرن هفتم هجری و در زمینه تاریخ پادشاهان باستان ایران نوشته شده بود، از این لحاظ مهم است که در دوره قاجار چندین نوبت چاپ گردید و به عنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار گرفت. نخستین نشانه‌های توجه به تاریخ باستان ایران در انتخاب این کتاب برای تدریس تا حدودی قابل مشاهده است. از دیگر عواملی که در دوره قاجار موجب تحول تاریخ‌نگاری ایران شد، می‌توان به کشفیات باستان‌شناسی، تاسیس مدرسه دارالفنون و نشر سفرنامه‌های ایرانیان و خارجی‌ان اشاره کرد (آدمیت، ۱۳۹۴: ۷-۸). مجموعه

این تحولات زمینه پیدایش تاریخ‌نگاری جدیدی را فراهم آورد که توان مقابله با تهدیدهای جدید علیه تمامیت ارضی ایران را داشت.

همان‌طور که گفته شد، شکست‌های تحقیرآمیز ایران از روسیه، ذهن بسیاری از نخبگان ایرانی را به پرسش وادار کرده بود. آنها می‌خواستند بدانند چه عاملی روس‌ها را از یک ملت وحشی به درجه‌ای از پیشرفت رسانده که چنین برتری فاحشی بر ایران به دست آورده‌اند. از نخستین برخوردهای ایران با غرب قدرتمند، برخی از نخبگان ایرانی پی برده بودند که پیشرفت‌های آنها دارای پشتوانه اندیشگی، اداری، نظامی و سیاسی است و راهکارهایی چون دعوت از کارشناسان غربی، اعزام محصلان به غرب و سفر کارگزاران ایرانی به آن سامان با هدف شناخت این پدیده جدید در پیش گرفته شد (راسخ، ۱۳۸۵: ۱۶۷). به همین دلیل است که وقتی تصمیم بر اعزام شماری از جوانان مستعد ایرانی به انگلستان گرفته شد، در کنار تلاش برای فراگرفتن فنونی چون مهندسی، طب و اسلحه‌سازی، میرزا صالح شیرازی برای آموختن تاریخ، جغرافیا و زبان‌های اروپایی به این مأموریت فرستاده شد و او بود که در کنار این دانش‌ها فن چاپ را نیز آموخت و در بازگشت، دستگاه چاپی با خود به ایران آورد و نخستین روزنامه فارسی را در ایران منتشر کرد (رضوی، ۱۳۸۷: ۲۴).

ترجمه مسیر دیگری بود که مورخان ایرانی را با فنون تاریخ‌نگاری جدید آشنا کرد. عباس میرزا در کنار اقدامات اصلاحی متعدد خود، به ترجمه کتاب‌های مختلف نیز علاقه نشان می‌داد. این کتاب‌ها در مرحله نخست بیشتر ماهیت نظامی داشتند و به جنگ‌های شخصیت‌های بزرگی مانند ناپلئون مربوط می‌شدند، ولی به تدریج ترجمه کتاب‌های تاریخی هم متداول شد و تاریخ اسکندر، تاریخ انحطاط روم، تاریخ شارل دوازدهم، تاریخ چین و تاریخ قیصر روم به زبان فارسی برگردانده شد (ناظری، ۱۳۹۵: ۱۰۶). به نظر می‌رسد مخاطراتی که تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد، یکی از انگیزه‌های اصلی توجه به تاریخ و ترجمه کتاب‌های تاریخی بود و همین انگیزه در رشد و تحول سریع تاریخ‌نگاری موثر بود. حتی مورخانی که هنوز تحت تاثیر فنون جدید تاریخ‌نگاری قرار نگرفته بودند، با روش معمول خود به موضوع تمامیت ارضی توجه نشان می‌دادند و در اختلافات ایران و روسیه بر تعلق مناطق تصرف‌شده به ایران تاکید می‌کردند. نمونه این استدلال را می‌توان در کتاب *تاریخ ذوالقرنین* اثر

فضل‌الله خاوری مشاهده کرد که در شرح مذاکرات نمایندگان امپراتور روسیه و ایران چنین نوشته است: «اولیای دولت خداداد، جواب او بدین نمط دادند که در خصوص موافقت دو دولت قوی‌آیت قرین‌الشرف از این طرف به هیچ وجه مضایقتی نیست، ولی تا مامت خاکی از حدود در مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است، این مخاصمت نیز باقی [خواهد بود]» (خاوری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۶۲).

استدلال مورخ ایرانی به‌خوبی نشان می‌دهد که اختلاف ایران و روسیه بر سر مناطقی است که کارگزاران ایرانی آن را بخشی از قلمرو ایران به‌شمار می‌آوردند. چنین استدلال‌هایی با رونق چاپ کتب تاریخی، به‌تدریج بر اذهان نخبگان و سپس عامه مردم تأثیر می‌گذاشت و ارزش‌های ملی را به‌عنوان عامل تقویت تمامیت ارضی معرفی می‌کرد. دولت قاجار پس از فراغت از جنگ‌های شمال غرب و انعقاد عهدنامه ترکمانچای، توجه خود را معطوف به مرزهای شرقی کرد. این رویکرد نیز بر اساس ذهنیت کارگزاران ایرانی از جغرافیای سیاسی ایران شکل گرفت. آنها افغانستان و خانات آسیای مرکزی را جزئی از ایران می‌دانستند و تحکیم اقتدار دولت مرکزی در آنجا را لازم می‌دیدند. حضور نظامی عباس میرزا در مناطق شرق و شمال شرق و سرکوب راهزنان ترکمن در همین راستا صورت گرفت. سلطنت محمدشاه نیز با همین رویکرد آغاز شد. دولت ایران که در اختیارداشتن شهر هرات را ضروری و حق خود می‌دانست و نگران حضور انگلیسی‌ها در افغانستان بود، پس از نامه‌نگاری و درخواست‌های معمول از حاکم هرات، تصمیم به لشکرکشی به این شهر گرفت. مورخان ایرانی در توصیف این اقدام، بر سابقه اطاعت حاکمان هرات بر ایران تأکید می‌کردند که نشانه تعلق تاریخی افغانستان به ایران بود. اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری به همین موضوع اشاره کرده است: «کامران میرزا حاکم هرات که پیوسته خود را بسته به دولت ایران می‌دانست و در اغلب موارد به امداد حکام خراسان امور خود را منظم می‌ساخت، این اوقات برخلاف، راه مخالفت پیش گرفت و قصد تسخیر سیستان کرد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۳۸).

شرحی که مورخان قاجاری از اقدام محمدشاه برای تجدید اقتدار در افغانستان ارائه می‌دهند، حاکی از تلاش فرمانروایی است که درصدد احقاق حق خویش است. در کتاب حقایق‌الانخبار ناصری، لشکرکشی فریدون میرزا به دشت ترکمنان با چنین لحنی بیان شده

است: «امیرزاده فریدون میرزا ... تا قاری قلعه رفت ... [و] ... پس از انتظام آن سامان به دارالخلافه تهران معاودت آمد» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۵). در این توضیحات هیچ‌گونه حماسه‌سرایی مبنی بر گشودن سرزمین‌های جدید دیده نمی‌شود و توضیحات نویسنده حکایت از سامان‌بخشیدن به سرکشی‌های گروهی از اتباع داخلی دارد. خورموجی در شرح اعزام سپاهیان به قصد تسخیر هرات و افغانستان با لحن مشابهی «عرایض امیر کابل و سردار قندهار» را در مصمم‌شدن محمدشاه برای لشکرکشی به هرات موثر می‌داند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۶). احتمالاً اشاره خورموجی به مکاتباتی است که در این ایام بین دربار تهران و امرای کابل و قندهار در جریان بود و اطمینان کارگزاران دولت قاجار را در مورد اطاعت آنها جلب نکرده بود. چندی بعد دولت ایران قوایی به هرات فرستاد تا امیر سرکش هرات را وادار به اطاعت کند. وزیرمختار انگلستان از این اقدام نگران شده و خواهان توقف عملیات بود، ولی وزارت خارجه ایران تاکید کرد که ظن دولتمردان بریتانیا مبنی بر تهدید هند از سوی ایران بی‌اساس است و ایران تنها درصدد اعمال حاکمیت خود بر محدوده سرزمینی خویش است (ظهیرنژاد، ۱۳۸۱: ۹۰).

در نیمه قرن نوزدهم کشاکش انگلستان و روسیه در آسیای مرکزی بالا گرفت. نگرانی انگلستان عمدتاً متوجه هندوستان بود و برای حفاظت از این مستعمره مهم مایل بود سپری دفاعی در مرزهای شمالی و غربی آن ایجاد کند. بر اساس این رویکرد، انگلیسی‌ها مایل بودند افغانستان استقلال یابد. بنابراین، تلاش ایران برای اعاده حاکمیت خود در افغانستان، اقدام متقابل انگلستان را برمی‌انگیخت. به همین دلیل بود که اقدامات چندباره ایران برای تسلط بر هرات که از نظر انگلیسی‌ها شهری راهبردی محسوب می‌شد، هربار با واکنش سفرا و ماموران انگلیسی مواجه می‌شد و هنگامی که در اوایل پادشاهی ناصرالدین‌شاه سرانجام این شهر به دنبال محاصره، تسلیم ایران شد، نیروی دریایی انگلستان با حمله به جزایر و بنادر جنوبی ایران، زمامداران ایرانی را ناچار به عقب‌نشینی از هرات و پذیرش استقلال افغانستان کرد. فصل ششم عهدنامه پاریس که برای متارکه جنگ ایران و انگلیس منعقد شد، آشکارا مبانی اختلاف را نشان می‌دهد: «شاهنشاه ایران راضی می‌شود که ترک بکند کل ادعای سلطنتی را بر

خاک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز مطالبه نکند از روسای هرات و ممالک افغان هیچ اطاعت، مثل سکه و باج» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۱۵).

د. تاریخ‌نگاری و اختلافات مرزی ایران و همسایگان

روندی که از ابتدای حکومت قاجار شروع شد و منجر به جدایی بخش‌هایی از ایران شد، در طول پادشاهی ناصرالدین‌شاه نیز ادامه یافت. هرچند در این دوره شاهد جنگ مستقیمی بین ایران و روسیه یا انگلستان نیستیم، ولی مرزهای شمال شرقی و شرقی به ضرر ایران دچار تغییراتی شد و در غرب نیز به سمت تثبیت پیش رفت. تنها تفاوتی که سیاست حکومت قاجار را در زمینه تمامیت ارضی از حکومت‌های پیشین متمایز می‌کرد، تلاش برای بهره‌بردن از توان افکار عمومی و نیروی ملت برای مقابله با تهدیدات خارجی بود. این تلاش هنگام عزیمت محمدشاه برای فتح هرات و حمله انگلستان به بنادر جنوبی ایران در زمان ناصرالدین‌شاه دیده می‌شود (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۲۰-۱۹). در مرزهای شرقی آنچه بیش از هر عاملی تاثیرگذار بود، رقابت بین انگلستان و روسیه در آسیا و تبعات آن بود. روس‌ها مرتباً در آسیای مرکزی و مناطقی که جزئی از قلمرو تاریخی ایران محسوب می‌شد، پیشروی می‌کردند و انگلیسی‌ها که نگران هندوستان بودند، می‌کوشیدند دولتی بین هندوستان و مرزهای شمالی و شرقی تشکیل دهند.

هزینه‌هایی که نگهداری دولت افغانستان برای انگلیسی‌ها در برداشت و موفقیت ایران در حفظ خانان مرو و خیوه تا سال ۱۲۵۵ق/۱۸۳۹ برای مدتی این دو دولت را به همکاری با ایران مایل کرد، ولی جنگ کریمه و تصمیم انگلستان به حمایت از دوست محمدخان به عنوان امیر افغانستان، بار دیگر شرایط قبلی را برقرار ساخت. دوست محمدخان با حمایت افسران و ماموران انگلیسی توانست بر قندهار و هرات مسلط شود و دستاوردهای سیاسی را به دستاورد سرزمینی تبدیل کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۳۸). به دنبال تشکیل افغانستان و تثبیت مرزهای شمالی ایران و هند، انگلستان در بلوچستان دست به پیشروی نظامی زد تا در مرزهای جنوبی نیز حاشیه امنی برای هند ایجاد کند. دولت ایران که متوجه این تحرکات شده بود با اتخاذ سیاستی فعال‌تر کوشید اقتدار خود را در مرزهای جنوب شرقی تامین کند. در زمان محمدشاه،

بمپور و در زمان ناصرالدین‌شاه قصرقند، چاه‌بهار و سرباز توسط قوای ایران مجدداً فتح شد. اعزام حکام دارای صلاحیت با تجهیزات و اختیارات کافی به بسط نفوذ دولت مرکزی در مناطق جنوب شرقی منجر شد که جزء حوزه تمدنی ایران محسوب می‌شدند. برخی از این حکام اعزامی توانستند از طریق برقراری مناسباتی با امرای محلی به آنها ماموریت‌هایی نیز واگذار کنند (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۹۸).

سیاست کلی دولت قاجار در این زمان آن بود که سران محلی را تا زمانی که انتظارات دولت مرکزی را برآورده می‌کردند، به رسمیت بشناسد. فیروزمیرزا، شاهزاده قاجاری که برای تثبیت اقتدار دولت مرکزی به جنوب شرقی اعزام شده بود، شهر بمپور را مقرر خود قرار داده و ضمن تلاش برای برقراری روابط با خوانین و سران طوایف در بخش‌های مختلف سفرنامه خود بر سوابق تعلق بلوچستان به ایران اشاره دارد؛ مانند زمانی که به تصرف بلوچستان توسط نادرشاه اشاره می‌کند. البته ظاهراً این روایت به تصرف این ناحیه توسط پیرمحمدخان از سوی نادرشاه در سال ۱۱۴۹ق. مربوط است (فیروزمیرزا، ۱۳۸۰: ۹۹). نمونه دیگر همکاری دولت مرکزی با سران محلی، سردار علیخان سیستانی است که در سال ۱۲۷۴ق. با سپاهی به سیستان اعزام شد. مورخ قاجاری در هنگام ذکر این خبر بر «سال‌ها ... خدمات و جانفشانی» وی تأکید می‌کند تا سابقه تابعیت اهالی سیستان از دولت مرکزی ایران را یادآوری کند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۳۴).

سیاست جدید ایران برای اعمال حاکمیت موثر بر مرزهای شرقی با ماموریت ابراهیم‌خان سرهنگ بلوچ به ناحیه بلوچستان وارد مرحله جدیدی شد. وی در سال ۱۲۸۱ق. با موفقیت قلعه ایرافشان را تصرف و حاکمیت ایران را بر کلیه بلوچستان غربی تثبیت کرد. بدین ترتیب قلمرو ایران به مجاورت منطقه کلات رسید که در اختیار خان دست‌نشانده انگلستان قرار داشت (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۹۹). به تدریج با برخورد حوزه نفوذ ایران و انگلستان در مرزهای جنوب شرقی، تعیین حدود اجتناب‌ناپذیر شد. چون بر اساس مفاد معاهده پاریس، اختلافات مرزی ایران و افغانستان باید با حکمیت انگلستان رفع می‌شد، پس از درخواست امیر افغان برای رسیدگی به این اختلافات، انگلیسی‌ها فرصت را مغتنم شمردند تا مرزهای جنوب شرقی را نیز تحدید کنند و گلداسمیت مامور تعیین حدود این مرزها شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۲۶۱).

گلداسمیت با تلاش فراوان دولت ایران را راضی کرد که نخست مرزهای جنوب شرقی ایران تعیین شود. علت اصرار انگلیسی‌ها بر این موضوع پیشرفت دامنه نفوذ ایران در بلوچستان شرقی و کلات بود. نقشه‌هایی که گلداسمیت بدین منظور تهیه کرد، با مخالفت نماینده ایران مواجه و برای تصمیم‌گیری به تهران فرستاده شد (سپاهی، ۱۳۹۶: ۱۳۳).

پس از توافق اولیه بین ایران و انگلستان بر سر مرزهای جنوب شرقی، گلداسمیت برای رسیدگی به اختلاف مرزی ایران و افغانستان وارد سیستان شد. وی در شرح دلایل طرفین اشاره می‌کند که بخش عمده استنادات و مدارک ایرانیان بر این استدلال استوار بود که سیستان از قدیم‌الایام به ایران تعلق داشته است و حکومت افغانان بر آن فاقد سابقه است (سیستانی، ۱۳۹۶: ۵۰). در اواسط سلطنت ناصرالدین‌شاه، ضعف تدریجی دولت مرکزی موجب دشواری اعمال قدرت در نواحی دورافتاده‌ای که ایران آن را جزئی از قلمرو خود می‌دانست، شده بود. مناطقی مانند بخارا، خیوه و مرو که در ترکستان یا آسیای مرکزی واقع شده بود، از جمله مهم‌ترین شهرهای این نواحی محسوب می‌شد. ضعف دولت مرکزی موجب جسارت طوایفی مانند ترکمنان شده بود که تابعه ایران محسوب می‌شدند، ولی با حملات روزافزون خود به نواحی شمال خراسان، روستائیان یا زوار مشهدالرضا را اسیر می‌کردند و برای فروش به آسیای مرکزی می‌بردند.

دولت مرکزی برای پایان‌دادن به این شرایط دست به اقدامی زد که نتیجه معکوس داشت. در سال ۱۲۷۶ق. حمزه میرزا، والی خراسان، برای تنبیه طوایف مهاجم ترکمن در راس سپاهی عازم مرو شد و هرچند در مرحله نخست توانست شهر مرو را بدون مقاومت جدی تصرف کند، در ادامه چنان شکست سختی خورد که تمام تجهیزات و بار و بنه‌اش نیز به دست ترکمنان افتاد (شهیدی، ۱۳۵۰: ۳۶). تقریباً همزمان با ضعف دولت قاجار و ناتوانی آن برای اعمال حاکمیت بر ترکستان، روسیه تصمیم به پیشروی در این مناطق گرفت. دلایل ظاهری روسیه برقراری نظم و امنیت در جاده‌ها و مرزها و روابط بازرگانی خود بود، ولی رقابت بین دولت‌های اروپایی و توسعه‌طلبی نظامیان روس نیز در این سیاست تاثیر داشت (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۵-۷). بدین ترتیب حرکت آرامی که روس‌ها از اوایل قرن نوزدهم برای توسعه مرزهای جنوب شرقی خود شروع کرده بودند، در نیمه دوم این قرن شتاب یافت. شهرهای

مهمی مانند تاشکند (۱۲۸۱/۱۸۶۵ق.) و سمرقند و بخارا (۱۲۸۴/۱۸۶۸ق.) بدون اعتراض ایران تصرف شد، ولی هنگامی که دولت روسیه در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۹ق. خلیج بالخان و قزل‌سو را تصرف کرد، با اعتراض ایران روبرو شد که هدف از تاسیس قلعه در آن ناحیه را مورد پرسش قرار داد و خواهان تضمین روسیه برای عدم دخالت در امور ترکمنان یموت شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

به نظر می‌رسد ناتوانی ایران برای جلوگیری از حملات ترکمنان و عدم حمایت موثر انگلستان از ایران در مقابل دست‌اندازی روس‌ها، سیاست کلی ایران را تغییر داده بود و تلاش ایران معطوف به حراست از مناطقی بود که قدرت اعمال حاکمیت بر آن را داشت. سخنانی که در این زمینه به ناصرالدین‌شاه نسبت داده می‌شود تا حدودی همین سیاست را نشان می‌دهد (طاهری، ج ۲، بی تا: ۴۸۴). از سخنان وی نخست، چنین برمی‌آید که وی انتظار داشت انگلیس در مقابل تحرکات روسیه از ایران دفاع کند و دوم، اینکه شاه مرزهای مورد ادعای ایران را تا جیحون، یعنی مرز تاریخی ایران ادامه می‌دهد. در نتیجه عهدنامه آخال که در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۱ بین ایران و روسیه منعقد شد، تمامی نواحی ترکستان شامل شهرهای آباد خیوه، خوارزم، تاشکند، سمرقند، بخارا و مرو در اختیار روسیه قرار گرفت و رود اترک مرز دو کشور در شرق دریای مازندران تعیین شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۹).

مرزهای غربی ایران با مرزهای شرقی متفاوت بود. ایران در این مرزها با همسایه قدرتمندی همجوار بود که قرن‌ها برای گسترش حوزه نفوذ و محدوده قدرت سیاسی با یکدیگر رقابت کرده بودند. در نیمه دوم حکومت صفوی با امضای عهدنامه ذهاب، مرز میان ایران و عثمانی تا حدودی تثبیت شد. پس از آشفتگی‌های بعد از سقوط صفویه، بار دیگر در زمان نادرشاه بر همان مرزها تاکید شد و در دوره زندیه نیز با تغییراتی کمابیش به همان منوال ادامه یافت. در اوایل دوره قاجار درگیری‌هایی بین دو کشور روی داد و ایرانیان عموماً غالب بودند، ولی نتوانستند غلبه نظامی را به دستاورد سیاسی و ارضی تبدیل کنند^۱ و نخستین

۱. ظاهراً اختلافات داخلی و دسیسه‌های مخالفان عباس‌میرزا در تهران موجب تضعیف موضع وی شد و مهارت پایین نماینده ایران در مذاکرات صلح نیز مزید بر علت شد. برای بحث مفصلی درباره عهدنامه اول ارزنه‌الروم رک به: جهانگیر قائم‌مقامی «متن دیگری از معاهده اول ارزنه‌الروم»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هشتم، شماره ۵، آذر و دی ۱۳۵۲.

مذاکرات طرفین برای تحدید مرزهای دو کشور بر مبنای حدود قبلی صورت گرفت (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۱۶۲). مشکل عمده مرزهای غربی بین ایران و عثمانی آن بود که در قرارداد ۱۰۳۸ق. ذهاب و ۱۱۵۹ق. نادرشاه و سلطان عثمانی، مرزهای دو کشور با عباراتی کلی و نه به صورت دقیق تعیین شده بود و این مرز بیشتر به محدوده‌ای به عرض یکصد مایل شبیه بود و به همین دلیل همواره در نواحی مرزی منازعاتی به وجود می‌آمد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۲۰۱). در عهدنامه اول ارزنه‌الروم که در سال ۱۲۳۹ق. بین دو کشور منعقد شد نیز مشکل مذکور کمابیش باقی ماند.

هنگامی که پیش‌نویس معاهده برای امضاء فتحعلی‌شاه به تهران فرستاده شد، وی بیشتر مفاد آن را پذیرفت، ولی در مورد تعلق ایل بابان به ایران حاضر به گذشت نشد و گفت: «در هیچ ماده سخن نداریم مگر در باب ایل بابان که سال‌های سال است روی توکل به جانب این دولت ابدمدت آورده و دست توکل به دامان خدایم اعتبار ما زده‌اند» (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۱۶۳). این موضع‌گیری تا حدودی تفاوت مرزهای غربی ایران با سایر مرزها را نشان می‌دهد و حاکی از پیچیدگی‌های بیشتر آن است. چنین شرایطی به ایلات مستقر در مناطق مرزی اجازه می‌داد از اختلافات دو کشور بهره بگیرند. برای نمونه، هنگامی که محمودپاشا رئیس ایل بابان در سال ۱۲۵۷ق. از سوی دولت عثمانی برکنار شد، همراه با هزار نفر از اتباع خود به دربار قاجار پناهنده و در آنجا با استقبال مواجه شد. شاه، والی حکومت محلی اردلان را مکلف کرد که محمودپاشا را مجدداً به سمت پیشین بگمارد (بهرامی و مظفری، ۱۳۸۹: ۱۷). اختلافات طرفین ادامه یافت و در چند مورد دو کشور در آستانه جنگ قرار گرفتند، ولی با پادرمیانی دولت‌های روسیه و انگلستان که هر دو در این زمان خواهان صلح ایران و عثمانی بودند، بار دیگر مذاکرات از سر گرفته شد و نهایتاً به عهدنامه دوم ارزنه‌الروم در سال ۱۲۶۳ق. انجامید.

با وجود این عهدنامه، اختلاف دو کشور از بین نرفت و ترسیم‌نشدن دقیق خط مرزها مایه دردسر می‌شد. در ۱۲۸۵ق/۱۸۶۹ برای رفع این مشکل نقشه مشترکی تهیه شد که باز هم گره‌گشا نبود، چون حدود مرزی را در پهنه‌ای ۲۵ مایلی نشان می‌داد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۲۰۴). این شرایط تا پایان دوره قاجار و اوایل حکومت پهلوی کم‌وبیش ادامه داشت.

ه. شکل‌گیری تاریخ‌نگاری نوین و ارتباط آن با تمامیت ارضی

به‌دنبال شکست ایران از روسیه، جامعه و نخبگان ایرانی به‌شدت تحت تاثیر قرار گرفتند. سوالاتی که عباس‌میرزا درباره علل پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی ایران از ژوهر، فرستاده ناپلئون می‌کرد، نشان‌دهنده ذهن پرسش‌گری است که درصدد پیداکردن راه‌حل است. این سوالات در ذهن بسیاری از نخبگان ایرانی دیگر نیز وجود داشت و هریک به طریقی آن را پاسخ می‌گفتند. بعدها عوامل دیگری مانند افزایش ارتباط ایرانیان و غرب در نتیجه مسافرت به اروپا و حضور اروپاییان در ایران، دامنه این موضوع را گسترش داد. تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، تاثیرات این رویداد در دو حوزه بیشتر نمایان است؛ نخست، در مورد شکل‌گیری تاریخ‌نگاری نوین ایران و دوم، در مورد رشد ملی‌گرایی که ارتباط تنگاتنگی با تمامیت ارضی داشت.

تاریخ‌نگاری ایران مدت نسبتاً زیادی بر یک مدار تداوم یافته بود و به‌رغم تغییراتی که در زمینه تحولات مربوط به سبک نگارش تجربه کرده بود، به لحاظ اصول روش تحقیق تاریخی کم‌وبیش به همان روش سابق ادامه حیات می‌داد. ولی از اوایل دوره قاجار و در نتیجه عواملی مانند شکست‌های ایران، ترجمه کتاب‌های مختلف اروپایی که شمار زیادی از آن تاریخی بود، مورخان با تاریخ‌نگاری جدید غربی آشنا شدند و تلاش کردند آن را در آثار خود به کار بندند. کشفیات باستان‌شناسی که نور جدیدی بر بخش‌های تاریک تاریخ ایران تاباند، علاوه بر تحریک حس ملی‌گرایی ایرانیان که با گذشته پرافتخار خود آشنا می‌شدند، اهمیت استفاده از فنون جدید برای شناخت گذشته را نشان داد. تاسیس نهادهای جدید از قبیل دارالفنون نیز در آشنایی محصلان ایرانی با تاریخ اروپا و آثار جدید تاریخ‌نگاری بسیار موثر بود. در کنار این عوامل، همان‌گونه که گفته شد، افزایش ارتباط ایرانیان و اروپاییان بر رواج سبک جدید تاریخ‌نگاری موثر بود (آدمیت، ۱۳۹۴: ۹-۶).

مجموع عوامل یادشده، زمینه تحول تاریخ‌نگاری را فراهم کرد. نخستین تغییر محسوس در زمینه نثر و نگارش تاریخ پدید آمد. البته این تحول از ابتدای حکومت قاجار و قبل از تاثیرگذاری تاریخ‌نگاری اروپایی آغاز شده بود. آثاری از قبیل *تاریخ ذوالقرنین* خاوری شیرازی

تلاش‌هایی در زمینه ساده‌نویسی انجام داده بودند، ولی این روش هنوز تبدیل به جریان غالب نشده بود (ناظری، ۱۳۹۵: ۱۰۵). یکی از آثار پیشرو در زمینه ساده‌نویسی و سره‌نویسی «نامه خسروان» نوشته جلال‌الدین میرزا، شاهزاده قاجار است. وی پس از تلاش‌های متعدد در زمینه سیاسی و فرهنگی، به نگارش تاریخ روی آورد و در کتاب خود کوشید با نثری ساده و بدون استفاده از واژه‌های عربی تاریخی بنگارد که در آن از دستاوردهای جدیدی مانند سکه‌شناسی، مهرشناسی و کشفیات باستان‌شناسی استفاده شده باشد (امانت، ۱۳۷۷: ۱۸-۱۶). نویسندگانی مانند میرزافتحعلی آخوندزاده با نوشتن نقدهای گزنده در مورد تاریخ‌نگاری سنتی^۱ و سیدجمال‌الدین اسدآبادی با برانگیختن توجهات نسبت به تمدن و فرهنگ اسلامی، لزوم بازنگری در روش تاریخ‌نگاری سنتی را یادآور شدند.

ولی بدون تردید مهم‌ترین نویسنده‌ای که روش جدید تاریخ‌نگاری را به کار برد، میرزا آقاخان کرمانی بود که با استفاده از روش استدلال و استقراء و رابطه علی، بنیان‌های سیاسی و پدیده‌های اجتماعی را مورد بحث قرار داد (آدمیت، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۰). میرزا آقاخان کرمانی از نخستین نمایندگان شاخص توجه به تاریخ ایران باستان است، ولی علاوه بر این ویژگی، به اهمیت تمامیت ارضی نیز توجه داشت. وی در بیان ویژگی‌های لازم برای تاریخ‌نگاری نوشته است: «تاریخ بایست حاوی حدود مملکت ... و کیفیات هر ایالت ... حتی ماوی و مرتع ایلات یا جغرافیای بلاد را تماما مشروحا ضبط نماید» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۷-۱۵۶). وی هنگامی که توصیفات اغراق‌آمیز مورخان از فتحعلی‌شاه را نقد می‌کند، ضعف بزرگ «خاقان گیتی‌ستان» را آن می‌داند که «از فرط سفاهت و سستی» نیمی از مملکت را بر باد داده است (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۶۰). بدین ترتیب تاریخ‌نگاری ایران به تدریج از شیوه سنتی فاصله گرفت و استفاده از یافته‌های جدید، در کنار تغییر در سبک نگارش رایج شد. کتاب‌هایی مانند «درالتیجان فی تاریخ بنی اشکان» از اعتمادالسلطنه و «تاریخ کلد و آشور» از لسان‌السلطنه نوشته شد که به‌رغم کاستی‌ها، کاملاً با تاریخ‌نگاری سنتی متفاوت بودند (ناظری، ۱۳۹۵: ۱۰۸).

۱. آخوندزاده در مکتوبات کمال‌الدوله از وابستگی مورخان به دربار، بهره‌مندنبودن از قدرت درک تاریخی و تبدیل تاریخ به عرصه‌ای برای نشان‌دادن تسلط بر صنایع ادبی انتقاد کرده و اهمیت تاریخ‌نگاری به روش نوین را گوشزد می‌کند.

تحولاتی که در زمان قاجاریه در عرصه‌های مختلف شروع شد، مفهوم جدیدی به نام ملی‌گرایی را نیز وارد حوزه اندیشه متفکران ایرانی نمود. تفاوت ایران با سایر کشورهای غیراروپایی آن بود که با بخش‌های مهمی از ایده ملی‌گرایی آشنایی قبلی داشت. میراث تاریخی دیرپا و آگاهی فرهنگی نسبت به هویت خود که طی قرون متمادی به وسیله عوامل مختلف شکل گرفته بود، به نخبگان ایرانی این امکان را داد تا با اتکا بر ریشه تاریخی عمیق خود، هویت پیشامدرن خویش را بازسازی کنند. این اندیشه در قالب مدرن خود نخست از طریق آشنایی با افکار برآمده از انقلاب فرانسه و سپس به واسطه محصلانی که برای فراگرفتن علوم جدید یا دلایلی دیگر به اروپا سفر کرده بودند، وارد مباحث روشنفکرانه ایرانیان شد. ملی‌گرایی جدید از راه‌های دیگری مانند روزنامه‌های اروپایی نیز وارد ایران می‌شد و سیاست‌های امیرکبیر نشان می‌دهد وی با این اندیشه آشنا بوده است. اهمیت‌دادن به حاکمیت ملی، مخالفت با سلطه بیگانگان و توجه به منافع ملی تأثیر این اندیشه را به خوبی نشان می‌دهد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۸۷).

هنگامی که جامعه قرن نوزدهم ایران با ایده مدرن ملی‌گرایی روبرو شد، روشنفکران ایرانی درصدد آفرینش هویت ملی مدرن ایرانی برآمدند. آنها از این امتیاز برخوردار بودند که به کمک ابزارهای جدیدی مانند چاپ کتاب و روزنامه به راحتی با مخاطبان خود ارتباط برقرار کنند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۹۶). بدین ترتیب اندیشه ملی‌گرایی توسط نویسندگانی مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و میرزا عبدالرحیم طالبوف پرورانده شد و با استفاده از زمینه تاریخی مناسبی که سرزمین ایران از این لحاظ دارا بودغ به سرعت تبدیل به گفتمان شد (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۶۹). این متفکران، ملی‌گرایی را با تأکید بر تاریخ باستان ایران ترویج می‌کردند و نزد برخی مانند میرزا آقاخان کرمانی توجه به تاریخ باستان با علاقه به دین زرتشت توأم شده بود. می‌توان گفت تأکید بر تاریخ باستان واکنشی به زوال و ضعف ایران در برابر همسایگان قدرتمندی بود که هر یک بخشی از ایران را جدا کردند. روشنفکران ایرانی با این تأکید می‌خواستند یادآوری کنند که ایران کشوری تاریخی و دارای گذشته پرشکوه است و نمی‌توان با آن مانند کشورهای کوچک و فاقد تاریخ آفریقا یا آسیا رفتار کرد.

برای نمونه، می‌توان به میرزا عبدالرحیم طالبوف اشاره کرد که به ملی‌گرایی توجه دارد و اشارات مهمی درباره اهمیت وطن و تمامیت ارضی آن آورده است. وی از اینکه با از دست رفتن قفقاز «رشته غیرت» کسی متنبه نشده، شکایت می‌کرد و افسوس می‌خورد که دوبار «ملک موروئی خود [شهر هرات] را به تصرف آوردیم، ولی در برابر زور مجبور به تخلیه‌اش گردیدیم». طالبوف به تقسیم بلوچستان نیز پرداخته است و از اینکه نیمی از آن را «به خواهش یک دوست» از ایران جدا کردند، انتقاد می‌کند (آدمیت، ۱۳۶۳: ۹۲). این گروه از متفکران پیشروان جریانی بودند که بعدها به ناسیونالیست‌های باستان‌گرا معروف شدند (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۹۰-۹۱). با تلاش روشنفکرانی که تحت تاثیر اندیشه ملی‌گرایی قرار داشتند، برخی مفاهیم نظیر ملت و وطن دگرذیسی مفهومی پیدا کردند و در معنای جدید خود استعمال شدند.^۱ هر دو این مفاهیم از نظر ناسیونالیسم اهمیت داشتند و با بحث تمامیت ارضی در پیوند بودند؛ زیرا ملت به ساکنان یک سرزمین مشخص اشاره داشت و وطن به محدوده‌ای جغرافیایی اطلاق می‌شد که ساکنان آن مشترکاتی داشتند.

در کنار این روشنفکران، نباید از جریان قدرتمند ضداستعماری که در ایران عصر قاجار روزه‌روز نفوذ بیشتری پیدا می‌کرد، غافل ماند. نمونه بارز این تاثیرگذاری در ماجرای امتیاز تنباکو علیه کمپانی رژی دیده می‌شود که با رهبری روحانیت و مشارکت روشنفکران، تاجار و بازاریان شکل گرفت. شب‌نامه‌هایی که در مقدمه اعتراضات پخش می‌شد، به‌وضوح افکار ملی‌گرایانه را با سویه ضداستعماری نشان می‌دهد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۹۲).

۱. تأثیر انقلاب مشروطیت بر تاریخ‌نگاری

بروز انقلاب مشروطیت، پاسخی به برخورد ایران با مدرنیته و بحرانی بود که حکومت قاجارها را به چالش کشیده بود؛ ضعف روزافزون دولت مرکزی و دخالت فزاینده دولت‌های خارجی، نخبگان ایرانی را به این نتیجه رساند که تنها از طریق دگرگونی شیوه حکومت

۱. واژه ملت پیش از این تحول مفهومی، بار مذهبی داشت و به پیروان یک دین به‌ویژه پیروان ادیانی که کتاب مقدس داشتند، اطلاق می‌شد. واژه وطن نیز در دوره‌ای طولانی به معنای زادگاه و محل اقامت کار می‌رفت که در کاربرد جدید، معنای کل سرزمین و کشور را به خود گرفت.

می‌توان کشور را نجات داد. تاثیری که این دگرگونی در حوزه تاریخ‌نگاری به‌جای نهاد، قابل اهمیت است؛ زیرا با پیروزی انقلاب، تاریخ‌نگاری رسمی که از دوره مظفرالدین‌شاه رونق پیشین را از دست داده بود، دچار زوال شد. علت اصلی این تحول آن بود که مورخان درباری با تضعیف جایگاه شاه، پشتیبانی برای خود نمی‌یافتند و تاثیرگذاری توده‌های مردمی در انقلاب مشروطیت موجب توجه به آنها شده بود. رواج رسانه‌هایی از قبیل روزنامه‌ها، شب‌نامه‌ها، سفرنامه‌ها، خاطرات، عکس و منابع مشابه که می‌توان آنها را متن‌های رقیب تاریخ‌نگاری سنتی نامید نیز رقابت را برای ارائه گزارش‌های تاریخی بیشتر کرده بود. این ویژگی در دوره مشروطه و پس از آن، از مختصات تاریخ‌نگاری ایران است؛ بدین معنا که در بسیاری از مواقع روزنامه‌ها و مجلات هستند که با پرداختن به تاریخ‌نگاری، وظیفه دفاع از تمامیت ارضی را برعهده می‌گیرند.

با این حال، هنوز کتب تاریخی از اهمیت برخوردار بودند؛ مخصوصاً به دلیل آغاز تاریخ‌نگاری نوین ایران. کتابی مانند *تاریخ بیداری ایرانیان* نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی با استفاده از روش جدید و با تمرکز بر نقش توده‌های مردمی و نثر ساده نوید شروع دوره جدیدی را در تاریخ‌نگاری ایران می‌داد (ملایی‌توانی، ۱۳۹۵: ۱۲). در کنار این کتاب که اسناد متعدد را به‌صورت انتقادی به‌کار گرفته است، *تاریخ مشروطه* احمد کسروی نیز ضمن استفاده از نثر متفاوت، در تحلیل و علت‌یابی وقایع و توجه به هویت ملی و تاریخ اجتماعی اثر قابل توجهی است. برخی در قضاوت بین این دو اثر، کتاب کسروی را به این دلیل که مضمون و قالب آن نو است، بر کتاب ناظم‌الاسلام که مضمون نو در قالب کهنه اسبیر است، ترجیح می‌دهند (ناظری، ۱۳۹۵: ۱۱۰). با وجود این، تحولاتی که از پی مشروطه در ایران روی داد، بار دیگر اولویت نخبگان را دگرگون کرد. اختلافات حزبی و جابجایی سریع دولت‌ها امکان پیگیری تحولاتی را که مدنظر دولتمردان بود، سلب کرده و دولت را به منتهای ضعف رسانده بود. جنگ جهانی اول این مشکل را تشدید کرد و بخش‌هایی از ایران عرصه جنگ قوای متفقین و متحدین شد.

از سوی دیگر، در نواحی مختلف کشور افراد و گروه‌هایی برای تحقق اهداف مشروطه یا مقابله با نیروهای خارجی یا مقاصد شخصی اقداماتی را انجام می‌دادند، که نظارت دولت

مرکزی را زیر سوال می‌برد. در چنین فضایی، بیشتر نخبگان ایرانی به این نتیجه رسیدند که تمامیت ارضی کشور به خطر افتاده است و تشکیل دولت مقتدر مرکزی که بتواند نظم را در سراسر کشور برقرار کند و اهدافی چون اقدامات زیربنایی مانند ساخت راه، راه‌آهن و کارخانجات و تشکیل ارتش متمرکز و نظام قضایی و نظایر آن را دنبال کند، اولویت اول کشور است. ملک‌الشعراى بهار، شرایط آن روز ایران را چنین توصیف کرده است: «آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود، صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچی‌گری و ضعیف‌کردن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیه مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ح). بنابراین، مجموعه‌ای از عوامل مانند تجربه ناموفق حکومت پارلمانی، ناکامی در اصلاحات و نقض مرزهای ایران توسط دولت‌های خارجی، روشنفکران ایرانی را به این نتیجه رساند که مستبد مصلح بهتر می‌تواند اصلاحات لازم را به سرانجام برساند و کشور را از گرداب مشکلات نجات دهد (نظری، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

تقریباً همزمان با تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، در قفقاز و عثمانی اتفاقاتی روی داد که بر رویکردهای آتی نخبگان ایرانی اثر گذارد. از اوایل قرن بیستم تمایلاتی برای تاکید بر هویت ترکی در میان گروهی از نخبگان امپراتوری عثمانی پیدا شد که در سال ۱۹۰۸ با به قدرت رسیدن ترک‌های جوان وارد مرحله جدیدی شد. این تحول در باکو و قفقاز نیز بازتاب یافت و به تدریج برخی از شخصیت‌های قفقاز که از ناکامی انقلاب مشروطه در ایران دلسرد شده بودند، روی به استانبول آوردند و این شهر تبدیل به کانونی برای جلب و جذب نخبگان مسلمان روسیه و ترویج دیدگاه‌هایی شد که بر وحدت ملل و اقوام ترک تاکید خاصی داشتند. برخی از روشنفکران ایرانی نظیر محمدامین رسول‌زاده که در انقلاب مشروطه ایران و رویدادهای پس از آن نقش داشتند، به تدریج به این جریان پیوستند (اتابکی، ۱۳۸۱: ۲۳-۲۱). با آغاز جنگ جهانی اول که شمال غرب ایران عرصه جنگ عثمانی و روسیه شد و به دنبال آن با وقوع انقلاب ۱۹۱۷م. روسیه، زمینه مناسبی برای فعالیت گروه‌های هویت‌طلب ترک در قفقاز فراهم شد. در این میان، ایران از دو منظر اهمیت یافت؛ نخست، اقداماتی که برای زدودن

نشانه‌های فرهنگ ایرانی در قفقاز و عثمانی شروع شد و دوم، گروه‌های جمعیتی که در شمال غرب ایران به ترکی سخن می‌گفتند و از نظر ترک‌گرایان، بخشی از سرزمین‌های توران به شمار می‌رفتند (بیات، ۱۳۸۷: ۲۱).

پس از خلاء قدرتی که در نتیجه انقلاب روسیه در قفقاز ایجاد شد، گروه‌های ترک‌گرای باکو که امیدوار بودند بتوانند از این فرصت برای تاسیس کشوری مستقل در قفقاز استفاده کنند، برای کسب حمایت آذربایجانی‌های ایران گروهی را برای مذاکره و جلب اتحاد به تبریز فرستادند تا موافقت ایشان را برای تشکیل فدراسیونی بزرگ شامل آذربایجان ایران و قفقاز جلب کنند که با مخالفت دموکرات‌های آذربایجان ایران روبرو شدند (اتابکی، ۱۳۸۱: ۲۵-۲۴).

البته فعالیت‌های رسانه‌ای در باکو برای تاثیرگذاری بر ایرانیان ترک‌زبان از مدت‌ها قبل شروع شده بود. برای نمونه، در شوال ۱۳۲۴ق. انتشار مقاله‌ای در روزنامه /ارشاد باکو مبنی بر لزوم «تحریر و تشویق زبان ترکی در داخله آذربایجان» موجب پاسخگویی روزنامه *حبل‌المتین* و تاکید بر نقش زبان فارسی در وحدت ایرانیان شد (بیات، ۱۳۸۷: ۲۳). پس از خاتمه جنگ جهانی اول، نیروهای عثمانی در نواحی اشغالی ایران، آشکارا سیاست پان‌ترکیستی در پیش گرفتند، ولی هنوز برخی از روشنفکران ایرانی مایل به رویارویی با عثمانی نبودند و آن را منافی سیاست اتحاد اسلام می‌دانستند. اندکی بعد که نواحی شمالی ارس که نام تاریخی آران را داشت، توسط همین جریان آذربایجان نامیده شد، باز هم ایرانیان استانبول‌نشین با وجودی که غرض اصلی این نامگذاری را می‌دانستند^۱، ترجیح دادند از کنار این موضوع بگذرند یا آن را به منبع دیگری نسبت دهند (بیات، ۱۳۸۷: ۲۹).

با این حال، به تدریج نیت پان‌ترکیست‌های باکو به صورت آشکارتر و بی‌پرده بیان می‌شد. چنانکه نشریه *آچیق‌سوز* چاپ باکو در مقاله‌ای به تاریخ ژانویه ۱۹۱۸ مرزهای تاریخی آذربایجان را از کوه‌های قفقاز در شمال تا کرمانشاه در جنوب توصیف و آرزو کرد روزی برادرانشان در جنوب بتوانند به آنها بپیوندند. جالب آن است که نخستین واکنش به این تحرکات از سوی کمیته حزب دموکرات ایران در باکو که توسط آذربایجانی‌های ایرانی مقیم

۱. نیروهای نظامی عثمانی در این نامگذاری نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند و هدف اصلی آنها این بود که بعدها بر نواحی جنوبی ارس یعنی آذربایجان اصلی دست یابند (بیات، ۱۳۸۷: ۲۹).

باکو اداره می‌شد، صورت گرفت. آنها یک ماه بعد روزنامه‌ای به نام *آذربایجان* جزء *لاینفک ایران* منتشر کردند؛ چون هدف این تحرکات را خدشه وارد کردن به تمامیت ارضی ایران می‌دانستند. چنین تحرکاتی نخبگان ایرانی را متوجه خطراتی که در شرایط جدید، تمامیت ارضی کشور را تهدید می‌کرد، نمود. به همین دلیل است که علاوه بر واکنش‌هایی که در ایران به اتخاذ نام *آذربایجان* توسط ساکنان قفقاز صورت گرفت، اعضای حزب دموکرات ضمن اخراج اعضای دارای تمایلات پان‌ترکیستی، تصمیم گرفتند در مجالس حزبی به زبان فارسی سخن بگویند (بیات، ۱۳۸۷: ۳۰). همچنین فردی مانند شیخ محمد خیابانی در بحبوحه نهضت خود در *آذربایجان ایران*، نام این ایالت را به *آزادستان* تغییر داد تا بر تمایز ساکنان دو سوی رود ارس تاکید کرده باشد (اتابکی، ۱۳۸۱: ۲۹-۲۶). آنچه در این تحولات توجه را جلب می‌کند، نقش رسانه‌های جدید و متن‌های رقیب تاریخ‌نگاری رسمی مانند روزنامه و مجله در دفاع از تمامیت ارضی است.

برآیند این تحولات موجب این شد که روشنفکران ایرانی پس از جنگ جهانی اول و به خطر افتادن تمامیت ارضی، اولویت تشکیل دولتی قدرتمند و متمرکز را برای رفع مشکلات فزاینده داخلی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور و دنبال کردن ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی بیش از اهدافی چون آزادی و برابری بدانند (نظری، ۱۳۸۶: ۱۴۳). آنها به دنبال یک قرن تحقیر ایران توسط دولت‌های خارجی و خطرهایی که تمامیت ارضی کشور را در دوره پس از جنگ جهانی اول تهدید می‌کرد، به این نتیجه رسیدند که تنها راه نجات کشور، ملی‌گرایی در قالب ایدئولوژی و دولت نیرومند مرکزی در میدان عمل است. هسته ملی‌گرایی ایرانی دلبسته سرزمین و ملتی بود که تاریخ و مرزهای مشخص داشت (مسکوب، ۱۳۸۴: ۸).

و. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و برآمدن حکومت پهلوی

همزمان با تحولاتی که در سده هجدهم و نوزدهم منجر به کاهش اقتدار نظامی و از دست‌رفتن بخش‌هایی از خاک ایران شد، دو امپراتوری دیگر جهان اسلام یعنی هند و عثمانی نیز تجربه مشابهی داشتند که نوعی بحران روانی در میان نخبگان این کشورها پدید آورد. تلاش برای علت‌شناسی این شکست‌ها، نخبگان را به این نتیجه رساند که قدرت‌های بزرگ

جهانی با اندیشه ملی‌گرایی و افزایش توان اقتصادی و نظامی خود به چنین قدرتی دست یافته‌اند. به همین دلیل، در پی دگرگونی‌های پس از جنگ جهانی اول، واحدهای سیاسی جدیدی با تاکید بر ملی‌گرایی، هویت جدید خود را تعریف می‌کردند (احمدی، ۱۳۸۶: ۵۶). همان‌گونه که گفته شد، تلاش گروه‌های پان‌ترکیستی در عثمانی و قفقاز، نخبگان ایرانی را نگران به خطر افتادن تمامیت ارضی ایران کرد و تحرکاتی که پس از انقلاب مشروطه در قالب سرودن اشعار میهن‌پرستانه و توجه به ناسیونالیسم به عنوان راهی برای نجات ایران آغاز شده بود، شکل جدی‌تری به خود گرفت.

در چنین فضایی بود که نشریاتی مانند *کاوه* با رسالت حفظ وحدت و ملیت ایران و تمامیت ارضی آن انتشار یافت. این روزنامه که از زمان جنگ جهانی اول در آلمان منتشر می‌شد، مبارزه با تعصب و تحجر و ترویج تمدن اروپایی را نیز از اهداف خود برمی‌شمرد (نظری، ۱۳۸۶: ۱۴۴). کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. توسط رضاخان در همین ایام روی داد؛ یعنی زمانی که نگرانی از به خطر افتادن تمامیت ارضی ایران، ذهن روشنفکران را به خود مشغول کرده بود. تحلیل محتوای بیانیه‌ای که رضاخان بعد از کودتا صادر کرد، نشان می‌دهد که استفاده از مفاهیمی نظیر حکومت قوی، نیروی نظامی قدرتمند و رفع نفوذ و سلطه بیگانه آگاهانه و در راستای نیاز فکری اجتماع، مورد استفاده قرار گرفته است (نظری، ۱۳۸۶: ۱۴۶). افزایش تدریجی قدرت رضاخان و صعود او به مقام وزیر جنگ و سپس نخست‌وزیر، با تایید بسیاری از نشریات و نخبگان یا حداقل سکوت آنها همراه بود؛ زیرا همگان از بی‌نظمی‌های دوره پس از مشروطه به هراس افتاده بودند. در همین دوره است که روشنفکرانی مانند سیدحسن تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر و محمود افشار از طریق انتشار نشریاتی چون *کاوه*، *ایران‌شهر* و *آینده*، دیدگاه‌های ناسیونالیستی و اهمیت هویت ملی و تمامیت ارضی را منتشر می‌کردند (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۷).

چون بیشترین خطر برای تمامیت ارضی ایران از ناحیه شمال غرب احساس می‌شد، ظرفیت تاریخ‌نگاری برای اثبات تعلق آذربایجان به ایران به کار گرفته شد. چند شماره پیاپی مجله *ایران‌شهر* به بررسی جغرافیای تاریخی آذربایجان و حکومت‌های آن از دوره باستان تا دوران اسلامی اختصاص یافت (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۶۳: ش ۲، صص ۹۵-۱۰۲ و ش ۳،

۱۸۲-۱۷۴). کسروی نیز درباره زبان ساکنان آذربایجان دست به پژوهش زد و این فرضیه را طرح کرد که ساکنان آذربایجان پیش از ورود قبایل ترک‌نژاد به ایران، به یکی از لهجه‌های فارسی باستان سخن می‌گفته‌اند و به مرور در نتیجه حکومت این قبایل، سخن گفتن به ترکی را جایگزین آن کرده‌اند. مطالب وی در مقدمه کتاب، به‌خوبی انگیزه‌های وی از نگارش آن را نشان می‌دهد: «این کتاب به بیگانه‌پرستانی که می‌خواهند برای آذربایجان و آذربایجانی ملیت جدا، زبان جدا، تاریخ جدا بسازند، با دلیل‌های دانشمندانه و گواه‌های استوار پاسخ دندان‌شکن داده و مشت سختی بر دهان دروغگوی آنان می‌زند» (کسروی، ۱۳۲۵: ۴).

در تیرماه ۱۳۰۲ ش. که ماجرای روشنی‌بیگ^۱ موجب واکنش وزارت خارجه و سفیر ایران در ترکیه گردید، روزنامه‌هایی مانند میهن در کنار ذکر دلایل سیاسی برای چنین موضعی به استدلال‌های تاریخی نیز متوسل شدند تا نشان دهند اقدام روشنی‌بیگ در تداوم دشمنی تاریخی ترکان و ایرانیان بوده است. مجله تاثیرگذاری مانند آینده خواهان ایرانی‌گردانی همه ایرانیان به صورت ملتی واحد و یکپارچه شد و بر لزوم از بین بردن اختلافات محلی تاکید می‌کرد: «به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، زبان و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد» (اتابکی، ۱۳۸۱: ۳۱). با وجود این، اقدامات فعالیت‌های گروه‌های پان‌ترکیست در آذربایجان چنان بود که امیرطهماسبی، فرمانده نظامی آذربایجان، در گزارش مفصلی خواهان مقابله با تبلیغات آنها شد و هشدار داد در صورت عدم اقدام جدی، خطر تجزیه آذربایجان تمامیت ارضی را تهدید می‌کند. راهکار وی برای مقابله با این مشکل، ترویج زبان فارسی بود (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۶۰۳).

۱. در اواخر تیر ۱۳۰۲ فردی به نام روشنی‌بیگ که در ایام جنگ جهانی اول مدتی در ایران اقامت داشت، در مرکز ترک/حاجاتی استانبول سخنانی گفت که بازتاب گسترده‌ای در نشریات و ادارات دولتی ایران پیدا کرد. وی بخش‌های وسیعی از ایران که شامل تقریباً تمام ایران شمالی می‌شد را نواحی ترک‌نشین خواند و ایرانیان را قومی عنوان کرد که قطره خونی برای کشورشان نریخته‌اند. وی تجارت بزرگ حکومت ایران را وطن‌فروشی برشمرد و اظهارات زنده‌ای در خصوص زنان ایرانی مطرح کرد (بیات، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۲).

با فراهم‌شدن نظم نسبی در کشور، بازنویسی تاریخ برای پیاده‌کردن ایده‌های جدیدی که روشنفکران حامی رضاخان ارائه می‌کردند، ضروری به نظر می‌رسید. در این تاریخ جدید باید ایرانی بری از تمامی «عناصر بیگانه و غیرمتمدن» برساخته می‌شد که هویت جدید ایرانی بدان نیازمند بود (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۳۲). ناسیونالیست‌های باستان‌گرا از عناصر متعددی که در ساختن ملت نقش دارند، بیشترین اهمیت را به تاریخ باستان می‌دادند. در این دیدگاه، دوره باستان به‌عنوان عصری ایده‌آل تصویر می‌شد و دوره اسلامی نادیده گرفته می‌شد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۹۱-۹۰). کتاب مهمی مانند *تاریخ ایران باستان* در همین دوره توسط حسن پیرنیا نوشته شد که در نگارش آن ضمن استفاده از دستاوردهای جدید تاریخی، کاربردهایی هم مدنظر قرار داشت. عباس اقبال در همان زمان در مورد این کتاب چنین نوشته است: «همین که دو جلد دیگر این کتاب گرانبها نیز از طبع خارج شود، افق جدیدی پیش مردم این عصر که از گزارش احوال نیاکان خود عموماً و ایران باستان خصوصاً، آن هم به شکل مطالعه علمی به‌کلی بی‌خبرند گشوده خواهد شد... باشد که غرور ملی بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند» (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۰۸).

حکومت پهلوی به دلایل متعددی به حمایت از نگارش تاریخ‌های رسمی روی آورد. نخست، آنکه با بحران مشروعیت مواجه بود و علاوه بر اتهام نقض قانون اساسی مشروطه، در زمینه زیرپا گذاشتن حقوق و آزادی‌های مدنی نیز مورد انتقاد قرار داشت (ملایی‌توانی، ۱۳۹۵: ۲۵). آنها ناچار بودند برای مشروعیت‌بخشیدن به حکومت خود بر بی‌کفایتی قاجارها تاکید کنند. هر دو پادشاه پهلوی، از نوشته‌هایی که دوره قاجار را اوج ضعف و بیچارگی ایران و سیاه‌ترین دوران تاریخ آن نشان می‌داد، حمایت می‌کردند^۱ (راسخ، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۱). یکی از ضعف‌های شاهان قاجار که در تاریخ‌های دوره پهلوی بیشترین تاکید بر آن صورت می‌گرفت، از دست‌رفتن بخش‌های زیادی از نواحی ایران و به خطر افتادن تمامیت ارضی ایران در اواخر دوره قاجار بود که سیمایی قهرمان‌گونه به رضاخان می‌بخشید و او را ناجی ایران جلوه‌گر می‌ساخت. در یکی از این تاریخ‌ها، ظهور رضاخان چنین تصویر شده است: «در این لحظه

۱. این رویه نشان‌دهنده استفاده حاکمان و نظام‌های سیاسی از تاریخ‌نگاری برای مشروعیت‌زدایی از مخالفان و مشروعیت‌بخشی به خود در نزد افکار عمومی هم‌نسل خود و حتی نسل‌های آتی است.

حساس و بحرانی که حیات مملکت به مویی بسته بود، ناگهان دست توانای خداوند بزرگ برای نجات ایران عزیز از آستین یکی از فرزندان قهرمان این آب و خاک به در آمد» (کاظمی، ۱۳۵۵: ۴۴). می‌توان گفت تأکید بر نجات ایران و دفاع از تمامیت ارضی آن در تمامی آثار تاریخی این دوره حضور پررنگی دارد.

بازنویسی تاریخ علاوه بر تصویر الگویی برای جامعه، لزوم حراست از دستاوردهای ایرانیان باستان از جمله مرزهای جغرافیایی را گوشزد می‌کرد و فداکردن جان در این راه را وظیفه میهنی برمی‌شمرد. آثار زیادی که در تجلیل دستاوردهای نظامی رضاشاه و ارتش نوین ایران نگاشته می‌شد، بر این وظیفه تأکید می‌کرد. نویسنده کتاب «تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی» پس از توضیحات جغرافیایی مفصل درباره نواحی حاصل‌خیز شمال ایران، دلیل این بسط موضوع را این‌گونه ذکر می‌کند که: «مدافعین استقلال ایران از همین پایه به اهمیت وظایفی ... پی ببرند ... که هر ایرانی میهن‌پرستی برای حفظ این مایملکی که داراست باید خود را یک نفر سرباز فداکار میهن بدانند» (قدیمی، ۱۳۲۶: ۲۳). وی هدف خود از تالیف کتاب را چنین بیان می‌کند: «نگارنده خواستم به وسیله این کتاب علاقمندی به خاک خود را در دل هر ایرانی به وجود آورم، بدانند که وارث چه میراث بی‌حساب و بی‌کرانه‌ای هستند، بدانند که باید از وجب به وجب این خاک مشک‌بیز بهتر از زر و سیم با خون خود دفاع کنند» (قدیمی، ۱۳۲۶: ۳۳-۳۲). وی برای تبیین لزوم ارتش نیرومند نیز به استدلال مشابهی متوسل می‌شود: «آیا برای حفظ و حراست این همه ثروت‌های طبیعی ... یک ارتش قوی و یک تشکیلات نظامی بسیار وسیع لازم نیست؟» (قدیمی، ۱۳۲۶: ۳۵).

سعید نفیسی نیز در تاریخ مختصری که به شرح حوادث دوره رضاشاه پرداخته است، با استدلال مشابهی به خطراتی که در نواحی مرزی، تمامیت ارضی را تهدید می‌کرد، اشاره می‌کند: «در نواحی مختلف ایران مخصوصاً در مجاورت مرزها عناصری بودند که فرمانبردار حکومت مرکز نبودند و پیروی از نیات دولت نمی‌کردند و سرانشان دست‌نشانده بیگانه بودند. ناچار برای تامین استقلال کشور می‌بایست دستشان از کار کوتاه شود» (نفیسی، ۱۳۴۵: ۲۱-۲۰). در همین رابطه، برای کاهش خطراتی که تمامیت ارضی کشور را از ناحیه هویت‌های محلی خصوصاً در نواحی مرزی تهدید می‌کرد، اقدامات دیگری نیز لازم بود. به‌طور کلی، در

چارچوب هویت جدید، تلاش می‌شد هر ایرانی با هموطنان خود احساس همبستگی کند و در عین حال با همسایگان خود در فراسوی مرزها احساس غیریت و بیگانگی داشته باشد (نظری، ۱۳۸۶: ۱۵۱). این دیدگاه وقتی با موارد عینی توأم می‌شد، شدت می‌گرفت. برای نمونه، در دهه ۱۳۰۰ش. که کردهای ترکیه با دولت مرکزی اختلاف داشتند و چندین بار دست به شورش زدند و سرکوب شدند، رئیس ارکان حرب لشکر شمال غرب در گزارشی رسمی از احتمال سرایت این شورش‌ها به کردهای ایرانی اظهار نگرانی کرد (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۶۰۹-۶۰۸).

وضعیتی که در مرزهای شمال غربی با حضور آذری‌ها و کردها وجود داشت، کم‌وبیش در سایر مرزها نیز صدق می‌کرد. به عبارت دیگر، تثبیت مرزهای ایران در دوره قاجار و پهلوی به بهای شکل‌گیری سرزمینی بود که تقریباً در تمامی نواحی مرزی آن، اقوامی با ویژگی‌های فرهنگی، زبانی و مذهبی مشابهی در دو سوی مرز سکونت داشتند. همین ویژگی موجب حساسیت بیشتر دولت مرکزی برای یکدست‌کردن ایرانیان مرزنشین با سایر ایرانیان می‌شد و تاریخ در این میان نقش ویژه‌ای داشت. در این رویکرد، بازخوانی تاریخ به‌گونه‌ای صورت می‌گرفت که تصویری یکدست از ایران در طول تاریخ طولانی‌اش به دست دهد که نظام سیاسی آن مخصوصاً در دوره هخامنشیان و ساسانیان کاملاً متمرکز بوده است و انجام همه امور و تصمیم‌گیری‌ها به پایتخت وابستگی داشته است؛ در حالی که داده‌های تاریخی این مدعا را تایید نمی‌کرد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۷۵). این رویکرد تا تثبیت مرزها ادامه داشت و تنها محدود به ایران نبود. موج ناسیونالیسم سبب شده بود بیشتر کشورهای همسایه ایران نیز سیاست مشابهی در پیش بگیرند.

با تثبیت کامل محدوده‌های مرزی ایران با همسایگانی که حکومت‌های جدیدی در آن شکل گرفت، مشکل مناقشات مرزی تا حدودی کمتر شد. مرزهای ایران با اتحاد جماهیر شوروی در شمال، ترکیه و عراق در غرب و افغانستان در شرق در مناطقی که پیش از این کاملاً مشخص نشده بود، در این دوره علامت‌گذاری شد. بنابراین، توجه تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی دوم بیشتر معطوف به باستان‌گرایی و تقویت ناسیونالیسم (البته با محوریت نقش شاه) در تاریخ ایران شد و حکومت پهلوی تلاش کرد ضمن سودبردن از بازخوانی تاریخ برای

مشروعیت‌یابی، از طریق تاریخ‌نگاری رسمی و حمایت از پروژه‌ها و تحقیقات مربوط به تاریخ ایران باستان، از روایت تاریخ در پروژه ملت-دولت‌سازی خود استفاده کند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی رابطه تاریخ‌نگاری و تمامیت ارضی در ایران پرداخته شد و چون ایران یکی از کهن‌ترین کشورهای جهان است، بررسی تاریخ دگرگونی مرزهای آن برای این منظور ضروری بود. به همین دلیل، پس از بررسی مقدماتی درباره کاربرد نام ایران و حدود جغرافیایی آن در دوره‌های مختلف، نشان داده شد که ایرانیان در تمامی دوره‌های پس از اسلام که استقلال سیاسی خود را از دست داده بودند، به هویت خود آگاهی داشتند و آن را از طرق مختلف به‌ویژه از طریق استنادات تاریخی ابراز می‌کردند. به دنبال تشکیل دولت ملی در ایران در دوره صفویه و رسمیت مذهب تشیع، حدود جغرافیایی ایران نیز با همان معیارهای ذهنی ایرانیان تجدید شد. ولی با شروع حکومت قاجاریه که مقارن با حضور جدی و قدرت بزرگ جهانی در مجاورت ایران بود، دوره جدیدی از به خطر افتادن مرزهای تاریخی و تمامیت ارضی ایران آغاز شد. در میان تمام ابزارهایی که نخبگان ایران و پادشاهان قاجار برای مقاومت در برابر مخاطرات جدید به کار بردند، استفاده از استدلال‌های تاریخی توسط دیوانیان و مقامات ایرانی روز به روز جایگاه پررنگ‌تری پیدا می‌کرد. بنابراین، در تمامی حوادثی که منجر به جدایی بخش‌هایی از ایران شد، در حین مذاکرات، در گزارش‌های رسمی و کتاب‌های تاریخی بر این نوع استدلال تکیه می‌شد و گه‌گاه در مکاتبات یا گزارش‌های دولت‌های مقابل نیز محرمانه تأیید می‌شد؛ همان‌گونه که ماموران انگلیسی در مورد مرزهای شرقی ایران به آن اذعان داشتند.

در ادامه تحقیق نشان داده شد که در اواخر دوره قاجار یعنی دهه‌های پس از انقلاب مشروطیت، که از بین رفتن نظم کهن با جنگ جهانی اول مقارن شده و تمامیت ارضی ایران را به مخاطره انداخته بود، رواج ناسیونالیسم، گرایش‌هایی مانند پان‌ترکیسم را در برخی از همسایگان ایران از جمله عثمانی و جمهوری آذربایجان رایج کرده بود. نخبگان ایرانی با احساس خطر از این تحولات، تلاش کردند از ظرفیت فراوانی که تاریخ کهن ایران در اختیارشان قرار داده بود، در راستای تبلیغ ناسیونالیسم و حمایت از یک مصلح مقتدر بهره

گیرند. در این مقطع، متن‌های رقیب تاریخ‌نگاری از قبیل روزنامه‌ها و مجلات نقش بارزی در تبلیغ اندیشه‌های ناسیونالیستی داشتند و از بازخوانی تاریخ و تأکید بر گذشته باشکوه ایران بدین منظور استفاده می‌کردند. نتیجه این رویکرد، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش. بود که به قدرت‌گرفتن رضاخان انجامید. تحولاتی که در پی تغییر سلطنت روی داد، باز هم ظرفیت تاریخ‌نگاری را برای اهداف نظام جدید که تشکیل کشوری یکدست از نظر فرهنگی، زبانی و عقیدتی بود، نشان داد و پس از تثبیت مرزهای ایران و همسایگان، کارکرد تاریخ‌نگاری بار دیگر تغییر کرد و برای اهداف بعدی این نظام به‌کار گرفته شد.

در دوره پس از انقلاب اسلامی نیز ظرفیت تاریخ‌نگاری کم‌وبیش مورد توجه قرار داشته است. تأکید بر نام ایرانی خلیج فارس و اصالت بی‌چون و چرای ایرانی جزایر سه‌گانه و استفاده از داده‌های تاریخی و جغرافیایی از قبیل نقشه‌های تاریخی در این مورد، یکی از این نمونه‌هاست که اهمیت تاریخ‌نگاری و کاربرد آن برای تقویت تمامیت ارضی را نشان می‌دهد؛ که خود عامل تأثیرگذاری بر تحکیم امنیت ملی است. امید است پژوهشگران با مذاقه بر محورهای مغفولی که در این تحقیق فرصت بررسی همه آنها وجود نداشت، مسیر تحقیقات آتی را در مورد رابطه تاریخ‌نگاری و تمامیت ارضی دنبال کنند. منابع ادبی و تذکره‌ها و سایر متونی که به‌ظاهر غیر تاریخی‌اند، سرشار از شواهد و دلالت‌های تاریخی مرتبط با با مولفه‌هایی از قبیل تمامیت ارضی هستند.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۹۴) *انحطاط تاریخ نگاری در ایران*، به کوشش سیدابراهیم اشک شیرین، تهران، نشر گستره.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷) *اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی*، چاپ دوم، نشر پیام.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳) *اندیشه های طالبوف تبریزی*، چاپ دوم، نشر دماوند.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۱) «آذربایجان و ناسیونالیسم ایرانی»، *گفتگو*، شماره ۳۳.
- حمید احمدی (۱۳۸۶) *ایران، هویت، ملیت، قومیت*، چاپ دوم، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اشرف، احمد (۱۳۸۶) «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، در: حمید احمدی، ایران، هویت، ملیت، قومیت، چاپ دوم، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵) *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه حمید احمدی، نشر نی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷) *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، تهران، دنیای کتاب.
- امانت، عباس (زمستان ۱۳۷۷) «پور خاقان و بازیابی اندیشه تاریخ ملی ایران، جلال الدین میرزا و نامه خسروان»، *ایران نامه*، شماره ۶۵.
- بهار، ملک الشعراء (۱۳۵۷) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، ج ۱، چاپ سوم، امیرکبیر.
- بهرامی، روح الله و مظفری، پرستو (زمستان ۱۳۸۹) «روابط حکام اردلان، امارت بابان و مناسبات ایران و امپراتوری عثمانی در عهد قاجار، ۱۲۶۶-۱۲۱۲.ق»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۴۵.
- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۹۰) *تمامیت ارضی ایران*، ج ۱، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- بیات، کاوه (۱۳۸۷) *پان ترکیسم و ایران*، انتشارات شیرازه.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰) *باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران*، نشر مرکز.
- تاج علی، زینت (۱۳۹۶) «صفویه، راههای حج و حجاج ماوراءالنهر»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، سال ۱۸، شماره ۷۱، صص ۴۳-۵۹.
- حافظ ابرو (۱۳۷۵) *جغرافیای حافظ ابرو*، ج ۱، تهران، میراث مکتوب.
- خاوری شیرازی، فضل الله (۱۳۸۰) *تاریخ ذوالقرنین*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳) *حقایق الاخبار ناصری*، چاپ دوم، امیرکبیر.
- راسخ، کرامت الله (۱۳۸۵) *اندیشه اصلاحات در ایران قرن نوزدهم و انعکاس آن در سفرنامه های ایرانیان*، *فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه آزاد آشتیان*.
- رجایی، عبدالمهدی، محمدعلی چلونگر و مرتضی نورانی (بهار و تابستان ۱۳۹۰) «تاریخ نگاری محلی عصر قاجار و مولفه های آن»، *تاریخ و فرهنگ*، سال ۴۳، شماره ۸۶.
- رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۸۷) «مروری بر تاریخچه چاپ و چاپخانه در ایران»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۵۲۱.

- ریپکا، یان (۱۳۸۱) «شعرا و نثرنویسان اواخر عهد سلجوقی و دوره مغول» در: ج. آ. بویل، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، امیرکبیر.
- زارعی، بهادر و ذکی، یاشار (۱۳۹۰) «اصل تمامیت ارضی از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۸.
- سپاهی، عبدالودود (۱۳۹۶) «تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان دوره قاجار»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال نوزدهم، شماره ۷۳.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، به کوشش عبدالحسین نوایی، پژوهشگاه علوم انسانی. سیستانی، محمداعظم (۱۳۹۶) حکمیت انگلستان در سیستان، افغانستان، ناشر مولف.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳) مجمع الانساب، به کوشش میرهاشم محدث، امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۲)، «تلفی قدما از وطن»، جلد دوم، الفبا.
- شهیدی، یحیی (۱۳۵۰) «تاریخچه جنگ مرو»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ششم، شماره ۱.
- صدیقی، ناصر (۱۳۸۹) «تاریخ‌نگاری ایران عصر سلجوقی و مساله دگرگونی‌های سیاسی»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال بیستم، شماره ۶.
- طاهری، ابوالقاسم (بی‌تا) تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، انتشارات انجمن آثار ملی.
- ظهیرنژاد ارشادی، مینا (۱۳۸۱) اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمدشاه قاجار، وزارت امور خارجه.
- فیروز میرزا (۱۳۸۰) سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش منصوره اتحادیه و سعاد پیرا، نشر تاریخ ایران.
- قدیمی، ذبیح‌اله (۱۳۲۶) تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران، تهران، بی‌نا.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱) روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۶۴) مجله ایرانشهر (سال چهارم)، اقبال.
- کاظمی، محمد (۱۳۵۵) تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، بی‌جا، بی‌نا.
- کسروی، احمد (۱۳۲۵) آذری یا زبان باستان آذربایجان، چاپ سوم، بی‌جا، بی‌نا.
- متینی، جلال (۱۳۷۱) «ایران در گذشت روزگاران»، ایرانشناسی، سال ۴، شماره ۲.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶) بازیگران کوچک در بازی بزرگ، ترجمه عباس احمدی، معین.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹) سیاست‌های مرزی و مرزهای بین‌المللی ایران، ترجمه حمیدرضا ملک‌احمدی، سمت.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰) تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، ۳ جلد، دانشگاه تهران.
- مروی، محمداکرم (۱۳۶۴) عالم‌آرای نادری، ج ۲، تهران، زوار.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶) نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، بی‌نا.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴) داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران، فرزانه روز.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹) هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران، فرزانه.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵) گفت‌وگوهای تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملکی، لقمان (۱۳۹۴)، بررسی تحولات تاریخی مرزهای شرقی ایران از دوره قاجار تا کنون، تهران، دانشگاه علوم نظامی امین.

- میرزاصالح شیرازی (۱۳۴۷) سفرنامه میرزاصالح شیرازی، به کوشش اسماعیل راثین، تهران، روزن.
- ناظری، محمدرضا (۱۳۹۵) «تداوم تاریخ‌نگاری سنتی و برآمدن تاریخ‌نگاری جدید در عصر قاجار، عوامل، شرایط و کارگزاران»، فصلنامه تاریخ‌پژوهی، شماره ۶۶.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶) «ناسیونالیسم و هویت ایرانی، مطالعه موردی دوره پهلوی اول»، پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵) تاریخ معاصر ایران از چهارم اسفندماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریورماه ۱۳۲۰، کتابفروشی فروغی.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۶) اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل، انتشارات علمی و فرهنگی.
- واتسن، رابرت. گرنٹ (۱۳۵۶) تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، ترجمه ع. وحید مازندرانی، چ چهارم، امیرکبیر.

